

3

تسخیر عراق

یک خط نازک بشدت تاریک را تو در پایان افق میبینی. از مدینه مرکز مسلمانها برای گذشتن از کویر بیست روز سواری لازم است، روزهایی با تند بادهای گرم و سوزان، شب‌هایی با سرمائی دردناک، زیر ردا در خود جمع شدن یا بسنگینی زیر ستارگان راه پیمائی کردن. این تصویر مردم وارانہ کویری با تپه‌های ماسه‌ای و درختان خرما در کنار آبگاه‌ها نیست، مگر سرزمینی با تلخی سخت سنگزارها و شنزارها، تپه‌های کوتاه موج‌واره و گاه‌گاهی با درختان پر گره خار دار. سپس افق آرزومند نمایان میشود که پایان گشتندگی را نشان میدهد. در یکی دو روز بعد خط گسترده میشود، و گشتنده نگران میتواند درخت‌هایی را و شاید خانه‌ها و زمین‌های سکونگاه‌ها را ببیند. برای اینکه این سواد است، زمین‌های رسوبی سیاه دشت مرکزی عراق. تا چشم کار میکند این دشتی هموار است، یک زمینی برای درختان خرما و مزرعه‌های گندم و برای قرن‌ها یکی از پر بارترین و مولدترین مکان‌های کشاورزی گره زمین بوده که با آب دجله و فرات حاصل خیز شده‌اند.

پیش از تسخیر مسلمانها، برای 400 سال عراق پاره‌ای جدائی‌ناپذیر از امپراتوری ساسانیان بود.¹ ساسانیان نام سلسله‌ای است که در قرن سوم بعد از میلاد امپراتوری ایران را دوباره سازی و زنده کرد. در کنار امپراتوری بیزانتین، ساسانیان یکی از قدرتهای بزرگ دنیای باستانی بودند، اما امپراتوری روشهای کشور داری متفاوتی داشت. با خطر ساده کردن بی اندازه، میتوان استدلال کرد که در حالیکه امپراتوری بیزانتین با قانون ورزی اداری و ارتش حرفه‌ای نگهداری میشد، پادشاهی ساسانیان با جنگجویان اشرافی قانون ورزی میگردید. وقتیکه امپراتور جاستینین خود و همسرش تئودور را بروی دیوار کلیسای راون در روی موزائیک تصویر کرد، همه آنها با شکوهی آرام و با لباس شخصی ایستاده بودند. وقتیکه پادشاه ساسانی خسرو دوم در فرو کشیدگی طاق بستان تصویر خود را بروی سنگ کنده کاری کرد او یک مرد عمل بود، یک شکارچی ورزیده، با تجهیزات نظامی سوار براسب که مهارت خود را در بکار بردن تیروکمان نمایش میداد.

پادشاهان ساسانیان بنام شاه شاهان حکومت میکردند، که این واقعیت را منعکس میکرد که امپراتوری تقریباً مفتخر است به چندین خانواده اشرافی همانقدر باستانی و مشهور که خود ساسانیان بودند. امپراتوری آنها شامل ایران امروز، عراق در غرب، بیشتر افغانستان و ترکمنستان بطرف شرق بود. پایتخت پادشاه در دشت عراق در تیسفون بود، درست جنوب شرقی عراق مدرن، اما بنظر میرسید آنها بیشتر وقتها در حرکت بودند بین یکی از کاخهای بیلاقی، بالا و پائین راهی که از کوهستان زاگرس از دشت‌های میان رودها (بین النهرین) تا کوهستان‌های ایران میگذشت.

در حالیکه طبقه بالای امپراتوری بیزانتین تمایل داشتند در شهرها زندگی کنند، در امپراتوری پارس آنها بیشتر در کاخهای بیلاقی خود زندگی میکردند. همچنین بنظر میرسد شهرها از شهرهای دنیای بیزانتین خیلی متفاوت دیده میشدند. برای اینکه شروع کنیم، آنها بیشتر با خشت‌های گلی و سنگ‌های نتراشیده ساخته شده بودند، بندرت خیابان‌ها نقشه معمولی داشتند و در آنجا هرگز شوری شهر وجود نداشت تا برای بهبود شهر پول خرج کنند. یک سکونتگاه نمونه ساسانی در عراق و ایران، شهر یا دهکده‌ای بود، احتمالاً با قلعه‌ای و دیواری دور مرکز شهر، که بنام شبستان شناخته میشد، و کار بازار و مرکز صنعتگران سازنده را انجام میداد اما از هر نوع افتخار به مدنیت بزرگ و دولت مکانی (محلی) خود گردان بی بهره بود.

امپراتوری بیزانتین بطور گسترده‌ای مسیحی بود، در صورتیکه دین دولتی امپراتوری ساسانیان زرتشتی بود.² زرتشتیان معتقد بودند دونیروی بزرگ وجود دارد که برای تسلط بر جهان با هم مبارزه میکنند، خدای خوبی بنام اهورمزدا و بدی بنام اهریمن. مرکز پرستش آتشکده بود، برای اینکه معتقد بودند آتش مقدس است و میباید پاک نگاه داشته شود و آلوده نشود. معبدهای آتش با کشیشانی مراقبت میشد بنام مغ: ممکن است که سه مرد دانائی که بدین مسیح نوزاد آمدند کشیشان زرتشتی بوده باشند. ساسانیان مغان را پشتیبانی میکردند و زمین‌های زیادی برای نگهداری آتشکده‌ها به آنها بخشیده بودند. در حالیکه در بیزانتین مسیحی کلیساهای اصلی مرکز گرد آمدن مردم بودند و طوری طراحی شده بودند تا جمعیت بزرگی را که برای پرستش گردهم آمده بودند در خود جای دهند؛ بنظر میرسد، مهمترین آتشکده در روستائی دورافتاده پیدا شده است با اتاقهای کوچک و گنبدی بروی آن که به آتش مقدس پناه میداد و مطمئناً آنچنان طراحی نشده بود تا شمار بزرگی از پرستش‌کنندگان را در خود جای دهد. تأثیر آن بر مردم این است که برگزیدگان دینی با ساختمان سلسه مراتب و مصون در ثروت اما با اندک کشش مردمی برپا کرده بودند. در آنجا زرتشتیان کنارجوی در مقایسه با کم‌خواهی قهرمانانه دنیای مسیحی بودند و، تا آنجا که ما میدانیم، سخن سرای بزرگ زرتشتی وجود نداشت که کلمات او بتواند در میان مردان وابستگی هیجان‌انگیزی را برپیانگیزد. این بویژه در عراق حقیقت داشت که در آنجا جمعیت بزرگی از مسیحی‌ها و یهودیها وجود داشتند. در عراق آتشکده اصلی نبود و بنظر میرسد این ایمان در میان مدیریت اداری دولتی پارسی‌ها و سربازان محدود میشد.

مسیحیت تا دور دستها در امپراتوری ساسانیان پراکنده شده بود. عراق که ثروتمندترین و پرجمعیت‌ترین بخش امپراتوری بود احتمالاً بیشتر جمعیتش مسیحی بود، اگرچه همینطور جمعیت چشمگیری یهودی بودند.³ بیشتر مسیحی‌ها نستوری بودند و به کلیسای

شرق سوریه تعلق داشتند، که توسط توان ورزان **بیزانترین** بدعت گذار محسوب میشدند. این برای کلیساهای زیر قانون ورزی **ساسانیان** دارای منافعی بود چون آن بدین معنی بود که آنها آلودگی در ارتباط با امپراتوری **بیزانترین** نداشتند. اگرچه این واقعیت بجای خود باقی میماند که بخش بزرگی از جمعیت مردم امپراتوری **پارسی** دین شان با قانون ورزان اشراف **پارسی** یکی نبود و در آنجا نمیتوانست همبستگی مشترکی بر ضد ادعای **اسلام** وجود داشته باشد.

شکوه پادشاهی **پارسی** را بیشتر ثروتی نگه میداشت که از کشاورزی زمینهای **عراق** کسب میشد.⁴ اعضای خانواده پادشاهی و سلسله های بزرگ اشراف دارای املاک بزرگ و گسترده و مولدی بودند که توسط تعداد زیادی روستائی سرف مانند در آنجا کشت و زرع میشدند.⁵ فاصله بزرگی از جهت اجتماعی و اقتصادی بین اشراف زادگان و مردم ایکه زمین آنها را شخم میزدند وجود داشت. دست کم فرض بر این بود که، ازدواج در میان گروه های مختلف اجتماعی اکیداً ممنوع بود. طبقه بالا از مالیات فردی نفرت برانگیز معاف بود که تاجر ها و روستائی ها متعهد بودند به پادشاه **ساسانیان** بپردازند. اشراف تاج و کلاه مخروطی که **کلانسوا** نامیده میشد بر سر میگذاشتند، و کمر بند و بازوبند طلائی میبستند. سردار **پارسی رستم**، که ارتش را برضد متجاوزین **عرب** رهبری میکرد، از این پیشواری میامد و گفته شده است که **کلانسوا** او 100000 **دراخم** نقره ارزش داشته است. پائین تر از اشراف زادگان بزرگ گروه وسیع **دهقانان** بودند، کلمه ای که ممکن است سودمند باشد اگر به **متشخصان** ترجمه شود. این کمتر زمین دارها ستون های اداری و مالیاتی **ساسانیان** را تشکیل میدادند.

اشراف زادگان به زبان **پارسی** سخن میگفتند اما بیشتر جمعیت **آرامی** حرف میزدند. این **آرامی** ها⁶ کشاورزان و روستائی هائی بودند که زمین را آنچنان مولد کرده بودند. بعضی از **آرامی** ها ممکن بود آرزومند شان **متشخصان** بوده باشند، اما جزو اشراف زادگان شدن غیرممکن بود. معمولاً در ارتش خدمت نمیکردند، که بیشتر از میان **پارسی** ها و مردمانی مانند **ارمنی** ها با سنت نیرومند جنگجویی فراخوانده میشدند. به نظر نمیرسید روستائی های **آرامی** پست شمرده شده زندگی خود را برای ارباب هایشان بخطر بیاندازند.

یک تعریف جالبی از ارتش **پارسی** در ابتدای قرن هفتم در **استراتژیگون** وجود دارد که به امپراتور روم **موریس (582-602)** نسبت داده میشود. او آغاز میکند با تاکید کردن به اینکه **پارسی** ها از روی ترس از حاکمان خود اطاعت و به آنها خدمت میکنند، نگرشی که همچنین در منابع **عربی** پیدا میشود. آنها همچنین میهن پرستند و برای سرزمین پدری خود سختیهای بزرگی را از سر میگذرانند. در جنگ آوری روش منظم را به حرکت شجاعانه ناگهانی ترجیح میدهند. آنها اردوگاه های قلعه وار را ترجیح میدهند و "وقتیکه زمان نبرد نزدیک میشود، آنها خود را با خندق ها و تیرهای چوبی نوک تیز محصور میکنند، وقتیکه آنها با سواران نیزه دار روبرو میشوند آنها زمین های ناهموار را انتخاب میکنند و تیرو کمان خود را بکار میبرند تا نظم حمله دشمن را بهم بریزند. آنها همچنین دوست دارند نبرد را به تاخیر بیاندازند بویژه وقتیکه بدانند مخالف آنها آماده نبرد است. وقتیکه به آنها با صف های پیاده نظام بدقت منظم شده حمله میشود آنها آشفته میشوند و خودشان سپر و نیزه را بکار نمیبرند. حمله به آنها موثر است چون "مجبور میشوند به یک جنگ تند و نمیدانند چگونه بسرعت بر ضد حمله کنندگان بچرخند همانطور که بادیه نشینان نمیدانند. آنها همچنین در حمله به جناح هایشان و پشت سرشان آسیب پذیرند و حمله های شبانه غیر منتظره موثر است، چون آنها چادر هایشان را در هم برهم و بدون نظم در استحکامات نظامی شان برپا میکنند".⁷ این توصیف جالب است چون با داستان واره های گزارش نبردها که ما از منابع **عربی** داریم بخوبی تطبیق میکند، برجستگی تاکید بر استحکامات و جنگ آوری دفاعی و بطور کلی بدون خطر بازی کردن. این تاکتیک های محافظه کارانه ممکن است **پارسی** ها را در موقعیتی ضعیف و مرگبار در مقابل **عربهای** بیشتر متحرک و ماجراجو قرار داده باشد.

جنگ بزرگ بین **بیزانترین** ها و **پارسی** ها که در سه دهه اول قرن هفتم آنچنان به امپراتوری روم آسیب رساند، همچنین برای **ساسانیان** نیز ویرانگر بود.⁸ در ابتدا ارتش **پارسی** تقریباً کاملاً موفق بود. در 615 ارتش **پارسی** به تنگه **بسفر** در روبروی **کانستانتین پل** رسید، و در 619 سربازان **پارسی** وارد **اسکندریه** شدند و تسخیر **مصر** را کامل کردند. جزر و مد در مارچ 624 آغاز به تغییر کرد وقتیکه امپراتور **هراکولیس** نیروی دریائی خود را به دریای سیاه برد و اشغال **ارمنستان** و **آذربایجان** را آغاز کرد. حالا **پارسی** ها جناح خود را از دست دادند و مجبور شدند ارتش خود را از **آناطولی** بیرون بکشند تا با امپراتور روبرو شوند که حالا از شمال حمله میکرد. در 627 شمال غربی ایران را جارو کرد، پیش از اینکه به دشت های شمال **عراق** پائین بیاید و ارتش **پارسی** را در **نینوا** شکست دهد (12 دسامبر 627). بزرگترین ویرانی نظامی که امپراتوری **ساسانیان** هرگز دچار آن شده بود. **خسرو** به پایتخت خود در **تیسفون** رفت و کاخ خود را در **دستگرد** رها کرد تا **رومی** ها آن را تاراج کنند. در اینجا او بدنبال مقصر خیالی میگشت تا متهم کند برای برگشتن بیمانند شانس خود که پدیدار شده بود. بنظر میرسد که او تصمیم گرفت **شهربرزن** مهمترین فرمانده نظامی خود را اعدام کند، اما پیش از اینکه او بتواند تصمیم خود را اجرا کند بر ضد او کودتا میشود. **خسرو** در ابتدای 628 بقتل میرسد و فرزند او، که با قتل پدر خود موافقت کرده بود، **کیوان** دوّم بر تخت مینشیند. **کیوان** بدون تاخیر وارد گفتگوی صلح با **هراکولیس** میشود که در آن تمام زندانیان میباید آزاد میشدند و مرزهای پیش از جنگ دوباره برقرار میشدند. و هنوز همه چیز احتمالاً خوب میماند چنانچه پادشاه یک سال بعد احتمالاً از طاعون نمیرد. **اردشیر سوم** نوزاد جانشین او میشود، اما ژنرال **شهربرزن** از پذیرفتن این خود داری میکند و در 629 بر تخت مینشیند. بعد از چهار صد سال این برای اولین بار بود مردی که از خاندان **ساسانیان** نبود کوشش میکرد تخت پادشاهی را بگیرد، و در آنجا مقاومت قابل ملاحظه ای وجود داشت. بعد از تنها دو ماه او نیز به قتل میرسد، و چون **خسرو دوم** پسر دیگری بجا نگذاشته بود، تخت پادشاهی به دخترش **پاران** رسید، که اگرچه حاکم موثری بود بعد

از یک سال به علت های طبیعی میمرد. در پی آن سرگردانی یک ردیف حاکمان جانشین کوتاه مدت دنبال شد و سرانجام **یزدگرد سوم**، نوه خسرو بزرگ، در 632 به تخت پادشاهی ترفیع داده شد.

جزئیات این دسیسه ها بخودی خود مهم نیست. تاثیر کلی آن در هر صورت تعیین کننده بود. امپراتوری **ساسانیان** با یک ارتش اشغالگر ویران شده بود و هر عقیده شکست ناپذیر بودن آن متلاشی شده بود. مدارک کاوشهای باستان شناسانه دلالت دارند بر اینکه سکونتگاه های فراوانی در حاصل خیزترین بخش های **عراق** در نتیجه جنگ متروک شده بودند.⁹ پیش از آن خاندان **ساسان** بازدارنده ماندگار و اصلی کشور با کینه جوئی خانوادگی و قتل دریده شده بود. بیشتر از آن احتمال زیادی وجود داشت که اگر **یزدگرد** وقت کافی داشت اختیاریو شأن پادشاهی را دوباره سازی میکرد. اما سال به تخت نشستن او سال مرگ **محمد پیامبر** بود: قبایل **عرب** پیش از این از هرج و مرج بهره برداری میکردند تا راه خود را به سکونتگاه های **عراق** باز کنند، و **خالد بن الولید** ژنرال **مسلمان** در راه بود. در این شرایط، شکفت آور نیست که **پارسی ها** از **عرب ها** شکست خوردند اما شکفت آور است که با آنچنان اراده ای جنگیدند.

مرز بین زمین های آبیاری شده و کویر در مکان های زیادی دقیقاً روشن است: تو میتوانی در هر جهت این مرز محیط زیستی با یک پایت بایستی. اما مرز ممانعی برای حرکت انسان و ارتباط نبود. اما بادیه نشین های **عرب** که در کویر در امتداد غرب رودخانه **فرات** پرسه میزدند، بیشتر با ساکنان **آرامی** زبان **سواد**، سنت دیرینه ای برای ارتباط با سکونتگاه ها داشتند.¹⁰ این میباید صلح جویانه میبود، مبادله گوشت و پوست که بادیه نشین ها تولید میکردند با گندم، شراب و پارچه سکونگاهها. و یا میتوانست بیشتر خشونت آمیز باشد، که بادیه نشینان با بکار گرفتن مهارت نظامی و تحرک خود برای به وحشت انداختن روستائی ها درخواست باج و مالیات میکردند. بعضی از بادیه نشینان وارد خدمت نظامی برای **ساسانیان** میشدند، یا، ساده تر، از توان ورزان برای بکار نگرقتن توانائی نظامی خود بر ضد مردم سکونگاهها یارانه میگرفتند.

یکی از چنین قبیله هائی **بنی شیبیان** بود، که بنظر میرسد در شرق شهر قدیمی **عرب هیرا** در زمینهای کویری متمرکز شده بود. بعضی از شیخ های قبیله در شهر مکانهایی برای خود داشتند. مانند خیلی از قبیله های دیگر **بنی شیبانیها** از اتحاد خیلی دور بودند و شاخه های متفاوت آن برای اعمال رهبری خود رقابت میکردند. در زمان مرگ پیامبر، رهبری قدیمی توسط آغازگری بنام **موتنا ابن حریت** از یک شاخه کوچک قبیله به مبارزه طلبیده شد. **موتنا** سعی میکرد با رهبری کردن هر کسی که همراه او برای تاخت و تاز به سکونگاه ها میآمد برای خود شهری درست کند؛ با تثبیت کردن خود بعنوان گردآورنده موفق دارائی های غارت شده. برای چندین سال پیش از آمدن ارتش **مسلمان** در 633 او در سرزمین های مرزی تاخت و تاز میکرد، نه برای سکونگری و یا فتح کردن بلکه برای اعمال حق بادیه نشینان برای گرفتن خراج.

موتنا ممکن است مرد عمیقاً متعهدی بدینی یا به هر دینی نبوده باشد، اما شرایطی فراهم شد که او یکی از اولین فرماندهان اولیه **مسلمان** در **عراق** شود. قبیله مسلط بر **بنی شیبیان** دنباله رو پیامبر زنی بود بنام **ساجه** و با ارتش **مسلمان** در جنگ های **ردا** مخالفت میکرد. **موتنا** میتوانست شانس خود را ببیند. وقتیکه ارتش **مسلمان خالد بن ولید** به **عراق** نزدیک شد، او و پیروانش به **خالد** پیوستند، در حالیکه رهبران پیر **شیبیان** که با آنها مخالفت میکردند به کنار رانده و اعدام شدند. اعضای همان قبیله هم اولین پشتیبانان **مسلمانها** برای فتح **عراق** بودند و همینطور مصمم ترین دشمنان آنها بودند. سیاست های قبیله ای و نیروی محرک دینی از راه های متفاوت و پیچیده بروی یکدیگر کار کردند و رهبران **مسلمان** از رقابت های محلی برای جذب پشتیبانان جدید برای خواست خود بهربرداری کردند.

خالد بن ولید اشراف زاده **مکه** ای و فرمانده نظامی قابل اتکا، بعنوان ادامه طبیعی کار او برای بجای خود نشانیدن **ردا** در شمال شرقی **عربستان** بطرف مرزهای **عراق** کشیده شد. پس از مرگ پیامبر، این سیاست **مدینه** بود که تمام **عربهای** بادیه نشین میباید زیر قانون ورزی **مسلمان** باشند و قبیله های **فرات** از این سیاست مستثنی نبودند.

در بهار و یا اوایل تابستان 633 احتمالاً **خالد** به مرز **عراق** رسید.¹¹ نیروئی که او با خود آورد باندازه کافی کوچک بود، شاید در حدود 1000 نفر،¹² اما آنها گروهی با انضباط و بخوبی رهبری میشدند. بنظر میرسد که او در امتداد مرز پرسه میزد، و بدون شک در میان بادیه نشینان هر نوع مقاومتی را که با آن روبرو میشد خرد میکرد و همچنین پادگان مرزی **پارسی ها** را شکست داد.¹³ او سپس به شهر باستانی **هیرا** رسید. **هیرا** نسبتاً شهر کوچکی بود که بعداً یک منبع **عرب** جمعیت آن را 6000 مرد تخمین زد،¹⁴ بگو رویهم رفته 30000 نفر. **هیرا** شهری فشرده و تو در تو نبود و نشانه ای وجود ندارد که هرگز دیوار میداشته است؛ تقریباً سکونتگاهی توسعه یافته بود، که رئیس های **عرب** در قصرهای پراکنده با استحکامات نظامی در میان درختان خرما زندگی میکردند.

یک چنین مکانی در 1931 توسط یک گروه اکتشافی از **اکسفورد** حفاری شد.¹⁵ ساختمان ها با آجرهای پخته محصور شده بودند و یک طبقه و دو طبقه بودند، که طبقه پائین آن بدون پنجره بود و زیرزمین مانند بود. در داخل آن، که با خشت ساخته شده بود، حیاطی بود که دور آن اتاق ها قرار داشت. حفاری کنندگان چندین صفحه سیمان تخته ماله تزئینی با نقش هائی بروی آنها یا تخیلی و یا میوه جات کشف کردند، که نشان میداد ساکنان با شیوه های والا زندگی میکردند. بیشتر مردم شهر **عرب** بودند، خیلی از آنها ارتباط خانوادگی با بادیه نشین های کویر نزدیک داشتند. خیلی از این **عربها** همچنین **مسیحی** بودند و در آنجا مانستری معروفی و کلیسائی در میان منزل ها بود. آن جایگاه **بیشاب نستوریان** بود. حفاران باقی مانده نقشه دو کلیسای **باسیلیکا** مانند که با آجر ساخته شده بود را

کشف کردند، برای اینکه در بیشتر زمینهای میان رودها سنگهای ساختمانی خوب وجود نداشت. داخل آن سیمان نرم شده بود و با نقاشی های دینی تزئین شده بود، که تنها تکه های کوچکی از آن بجا مانده است.

جنگ اندکی لازم بود تا ساکنان قانع شوند باید شرایطی برای صلح بسازند، **عربهای مهم** در کاخ های دژواره نظامی خود سنگر گرفته بودند و از میان کنگره دیوار بدقت پائین رانگاه میکردند، در حالیکه سربازان **مسلمان** در فضای باز بین دژهای آنها پرسه میزدند.¹⁶ سپس گفتگو آغاز شد. **عربهای مهم** آماده بودند در عوض خراج و قول اینکه که نه کلیسای (بیا) آنها و نه کاخهای آنها (کوسر) آسیب ببیند صلح کنند.¹⁷ خراجی که جمع آوری شد اولین خراجی بود که تا آن زمان هرگز از **عراق** به **مدینه** فرستاده شد: و تنها آغاز آبخاری بود از ثروت که از **سواد** به پایتخت خلیفه در **مدینه**، **دمشق** و بعداً **بغداد** جریان پیدا کرد.

خالد با تسخیر **هیرا** آسوده نشد بلکه به **انببار** شهر دیگری در مرز کویردرشمال رفت، و بعد از آن به شهر آگاه کویری **عین تمر** (چشمه خرما) در غرب رفت. در هر کدام از این ها او با مقاومت سربازان **پارسی** روبرو شد و همچنین **عربهای محلی** که خیلی از آنها مانند مردم **هیرا مسیحی** بودند.

گفته شده است که زندانیان زیادی در این اولین تاخت و تاز گرفته شده است. طبق معمول آنها بعنوان برده برای مدتی نگهداری شدند، و اغلب مجبور میشدند تا کار سخت دستی انجام دهند؛ بما گفته شده است که مردی مجبور شده است که گور کن بشود. خیلی از آنها بعداً آزاد شدند و **موالی (مسلمانهای غیر عرب)** در قبایل **عرب** شدند و وارد اجتماع **مسلمانها** بعنوان عضو کامل شدند. گفته شده است **نصیر** در میان آنهائی بود که در این زمان زندانی گرفته شده بود، که فرزند او **موسی بن نصیر** تسخیر **اسپانیا** را در 712 رهبری کرد.¹⁸ این نمونه راهی بود که **مسلمانها** مردمی را که سرزمینشان را تسخیر کرده بودند بخود ملحق و آنها را وارد نیروی نظامی خود میکردند تا تسخیرهای بیشتری بکنند.

تا اینجا حمله های **خالد** به **عراق** کمی بیشتر از کارهای نا تمام ردا بود. هدف او تضمین کردن اتحاد قبایل **عرب** با دولت **مسلمان** در **مدینه** بود. شکست نیروهای **مرزبان پارسی** و خراج گرفته شده تائیدی بود بر اعتبار رهبری نظامی او. اما هنوز بطور قابل ملاحظه ای او به داخل زمین های سکونتگاه ها رخنه نکرده بود، و همینطور او با تمام نیروی کوبنده ارتش **پارسی** ها روبرو نشده بود. او هرگز این کار را نمیباید میکرد، چون دستور از خلیفه **ابوبکر** از **مدینه** به او رسید که او میباید ارتشی را از میان کویر بسوی **سوریه** رهبری کند تا برای فتح آن به **مسلمانها** کمک کند، جائیکه ثابت شده بود مقاومت بطور غیر منتظره ای قوی است: در این مرحله در میان رهبری **مسلمان** هنوز **سوریه** بر **عراق** ارجحیت داشت. بنظر میرسد او بدون تاخیر اطاعت کرد.

رفتن **خالد** باقی مانده نیروهای **مسلمان** در امتداد مرز **عراق** را بدون رهبر گذاشت. بنظر میرسد برای مدتی فرماندهی را **موتنا** در دست گرفت، اما وقتی که **عمر** خلیفه شد او تصمیم گرفت ارتش دیگری را به قلب **عراق** بفرستد تا ادامه اتحاد قبایل **عرب** را در آنجا تضمین کند. نیروی تاثیر گذار بخصوصی نبود تعداد آنها حداکثر 5000 نفر و احتمالاً کمتر بود. بنظر میرسد سربازگیری سخت بود و بما گفته شده است که مردان دوست نداشتند آنجا بروند "بخاطر، توانورزی، کوبندگی، توانائی، و شکوه و پیروزی های **پارسی** ها بر ملت های دیگر".¹⁹ خیلی از آنها از **انصار مدینه** فراخوانده شده بودند، که برای مهارت های نظامی شان قابل ملاحظه نبودند؛ و با مردی بنام **ابوعبیده** از قبیله **ثقفی** تالیف شهر کوچکی در تپه های نزدیک **مکه** رهبری میشدند. احتمالاً در 634 **ابوعبیده**، که **موتنا** و مردانش باو پیوستند، با نیروی **پارسی** در نبردی که بنام **نبرد پل** دانسته شد روبرو شدند. منابع **عربی** بطور غیر معمولی گزارش سازگاری با یکدیگر از نبرد میدهند.²⁰ نیروهای **پارسی** با **رستم** رهبری میشدند، که به تازگی به فرماندهی و ریاست منصوب شده بود. گفته شده است که آنها بخوبی مجهز بودند، اسب های سواره نظام زره های سیمی (تجفیف) داشتند، سواران علامت های (شور) نشان خانوادگی خود را و چندین فیل داشتند.²¹ آنها با خود پوست بزرگ ببر را آورده بودند، بطول 40 متر و عرض 6 متر، که علامت پادشا **هان پارسی** بود.²² بین دو ارتش کانل آبی قرار داشت و پل قدیمی بروی آن بود که مردم **هیرا** و نزدیک به آن برای رسیدن به مزرعه های خود از روی آن رد میشدند. برخلاف توصیه و بر ضد آن، **ابوعبیده**، که لجوج تصویر شده است و خیلی میترسید که بزدل و ترسو تصور شود، مصمم بود که از پل رد شود و با دشمن روبرو شود. بنظر میرسد که فیل ها اسب های **مسلمانها** را وحشت زده کرده بودند و کمان داران **پارسی** در میان صف های **مسلمانان** درماندگی به بار آوردند. طبق معمول در جنگ های تسخیری، **مسلمانها** از اسب های خود پائین آمدند و آغاز به جنگیدن تن بتن با شمشیر کردند. گفته شده است که **ابوعبیده** سعی کرد به یکی از فیل ها حمله کند، یا با نیزه زدن به شکم آن و یا با بریدن خرطوم آن، اما فیل با لگد کردن او جواب داد تا او مرد. مرگ فرمانده آنها در میان **مسلمانها** آشوب بپا کرد. در این لحظه بود که یکی از آنها تصمیم گرفت پل را خراب کند تا جلوی فرار **مسلمانها** را بگیرد و وادارشان کند که در زمین خود ایستادگی کنند و یا او چنین گفته است.²³ در نتیجه **مسلمانهای** بیشتری با خفه شدن از بین رفتند و قتیکه سعی کردند با شنا در کانل خود را به مکان ایمنی برسانند. تنها گروه کوچکی از بجامانندگان ماندند که توسط **موتنا** جمع آوری و نیروی خود را دوباره منظم کردند و به کویر پس کشیدند.

نبرد **جسر (پل)** بدترین شکستی بود که **مسلمانها** در جنگهای اولیه تسخیرها از آن رنج بردند. این شکست بخوبی میتوانست علامت پایان نبرد آنها بر ضد **عراق** باشد، که سرزمینی به بطور گسترده **مسیحی** و **آرامی** زبان و زیر قانون ورزی **پارسی** باقی میماند. اما در نتیجه دو علت این اتفاق نیافتاد- بی سامانی در میان رده های **پارسی** و اراده خلیفه جدید **عمر** برای گرفتن انتقام از شکست.

بلافاصله بعد از شکست سربازان **مسلمان** بجامانده که با **موتنا** رهبری میشدند، که بنظر میرسید شدیداً در جنگ **جسر (پل)** زخمی شده بود و اندک زمانی بعد مرد، به کاری که **عربها** معمولاً پیش از آن انجام میدادند به زیر کشیده شده بودند، به تاخت و تاز در حاشیه کویر و قتیبه قدرت **پارس** خیلی ناتوان بود که مانع آنها شود. پاسخ تند **عمر** فراخواندن نیروهای تقویتی بود. در هر صورت، نیروی انسانی شروع کرده بود که مشکلی بشود. قبایل **حجاز** که هسته توان اولیه **مسلمان** را تشکیل می دادند حالا بشدت بیشتری در **سوریه** پراکنده شده بودند و شکست هنوز رده های آنها را بیشتر خالی کرده بود. اما **عمر** نمی خواست به مردان آن قبیله هائی اتکا کند که تنها تا یکی دو سال پیش رهبری **اسلامی** را در ردا به مبارزه می طلبیدند. بنابر این بجای آن او به قبایلی رو کرد که کم و بیش در جنگی که بتازگی پایان یافته بود بی طرف بودند. جنوب **حجاز** بطرف مرز **یمن** منطقه کوهستانی وجود دارد که **سارات** نامیده میشود. بیشتر فراخوانده های جدید از دهکده ها و اردوگاه های این مکان میامدند، و با رئیس قبیله ای تقریباً بزرگتر از زندگی بنام **جرار بن عبدالله بن بجالی** رهبری میشدند. **جرار** اعتبار نامه **اسلامی** خوبی داشت، او چند سال پیش از مرگ **محمد** به **اسلام** دیگر شد و از این رو عنوان **شان طمع** برانگیز دوست همراه پیامبر را داشت. از جهت دیگر او رهبر قبیله ای بود مفتخر به اصل و نسب خود و **شان** بالای اجتماعی اش. او دلیلی نمیدید که چرا آمدن **اسلام** باید قدرت و تشخیص مردی چون او را از بین ببرد.

از اول، رابطه بین او و **موتنا** برخورد و ارانه بود، رقابتی که در منابع تاریخی منعکس شده است چون پشتیبانان هر کدام کوشش کردند بروی انجام داده های هر یک اغراق کنند.²⁴ و خطرهای تازه ای در افق نمایان میشدند، برای مدتی که نیروهای **مسلمان** محدود شده بودند به تاخت و تاز در ناحیه های پرت، **یزدگرد سوم** پادشاه جوان **پارسی** باندازه کافی نیرومند شده بود تا توان ورزی خود را اعمال کند و سربازان خود را آماده کرد تا از شر آن بادیه نشین های آزاردهنده برای همیشه بخوبی خود را راحت کند.²⁵ **سباس ارمنی**، نزدیکترین نویسنده به وقایع (**سباس** در دهه 650 مینوشت، کمی بیش از یک دهه بعد)، میگوید سپاه **پارسی** تعدادش 80000 نفر بود، و او ممکن است اطلاعات داخلی خوبی داشته باشد از آنجا که چندین شاهزاده **ارمنی** با سپاه های بین تعداد 1000 و 3000 نفر به ارتش امپراتوری ملحق شده بودند.

در پاسخ، **عمر** ارتش دیگری را سازمان بندی کرد. برای حل کردن مشکل فرماندهی، او کسی را انتخاب کرد که از اولین برگزیدگان **اسلامی** بود. **سعد بن ابی وقاص** از **قریشی های مکه** بود اما او همچنین به خواست **مسلمانی** زود پیوست و یکی از گروه کوچک گهنگه کاران بود که میتوانست ادعا کند در اولین پیروزی در نبرد **بدر** در 624 در کنار پیامبر جنگیده است. او در سنت **مسلمان** شهرت داشت به چیزی چون کله داغ (بی کله). و قتیبه در **مکه** دشمنان **محمد** پیش از **هجرت** به او بد زبانی کردند **سعد** یکی از آنها را با استخوان چانه شتر زد و خون آلودش کرد. بعداً در زندگی خود از این شهرت شفع داشت که او اولین تیر را برای خواست **اسلام** رها کرده است.²⁶ نه **موتنا** و نه بتازگی رسیده **جرار** میتوانستند با رهبری او مبارزه کنند. در هر صورت ارتشی که او آورد مخصوصاً کوبنده نبود. بیشتر از **حجاز**، **یمن** و دیگر بخش های جنوب **عربستان** فراخوانده شده بودند، و قتیبه **مدینه** را ترک کرد در پائیز 637 احتمالاً نیروئی بتوانائی 4000 مرد بود، که از بیش از ده قبیله بیرون آورده شده بودند.²⁷ **عمر** همچنین دستور داد واحد هائی از **سوریه** به این نیرو در **عراق** بپیوندند، که ظاهراً شامل بعضی از آنهایی که پیش از این **عراق** را برای رفتن به **سوریه** با **خالد بن الولید** ترک کرده بودند میشد. در زمان رودر روئی **مسلمانها** و ارتش **پارسی**، نیروهای **سعد** احتمالاً تعدادشان بین 6000 تا 12000 نفر بود،²⁸ بطور قابل ملاحظه ای کمتر از **پارسی ها**: چنانچه مهمترین توان ورز مدرن تسخیرها ذکر میکند، "برای تمام اهمیت آن، نبرد **قادسیه** بنظر میرسد برخوردی بود بیشتر بین دو ارتش کوچک".²⁹

شهر کوچک **قادسیه** در میان درختستان های خرما در لبه زمینهای سکونتگاه **عراق** قرار گرفته است. در سالهای بعد زیارت کنندگان پیش از حرکت در راه دراز کویری بسوی شهرهای مقدس **مدینه** و **مکه** در اینجا جمع میشدند، و آنجا جائی طبیعی برای رسیدن و جمع شدن برای ارتش **سعد** بود. در اینجا بود که برای سرنوشت **عراق** میباید تصمیم گرفته میشد.

داستان نبرد **قادسیه** افسانه های بزرگی را شکل داده است.³⁰ یادواره پیروزی ارتشی کوچک فقیر با تجهیزات اندک بر ارتش کوبنده امپراتوری **پارس** در قرنهای بعد برای **عربها** و **مسلمانها** انگیزه ای فراهم کرد. در **بغداد** **صدام حسین**، مکانی که بیشتر وزارتخانه های دولتی را در امتداد رودخانه **دجله** در خود جای میدهد **قادسیه** نام دارد. و قتیبه در 1986 **صدام** قرضه ملی منتشر کرد تا پول برای جنگ بر ضد ایران فراهم کند آنها قرضه **قادسیه** نامیده شدند. به مناسبت کمتر، رسانه های دولتی **عراق** مرتباً جنگ **دوم** خلیج **پارس** را **قادسیه** **صدام** نامیدند. در تمام این موارد تلاشی آگاهانه انجام شد تا به یاد واره مردمان نزدیک شود در زمانیکه ارتشهای **عرب** با وجود مانع های بزرگ پیروز شده بودند.

علیرغم اهمیت بسیار بزرگ این نبرد و **شان** نمونه وار آن، ما بطور قابل ملاحظه ای در باره جریان عملی جدال خیلی کم میدانیم، و خیلی از جزئیات بروشنی فرمولی است. حتی سالی که رخ داده تقریباً نا مطمئن است. منابع **عربی** نمونه وار در باره تاریخ متناقض اند، و هر چیز از 635 تا 638 را معین میکنند،³¹ و بیشتر تاریخ ورزان بر 636 توافق میکنند. از جهت دیگر، تحقیقات تازه در منابع **ارمنی** پیشنهاد میکند نبرد **جوی** ممکن است در روز کریسمس ارتودکسی (ششم ژانویه) 638 اتفاق افتاده باشد.³² توصیف های نبرد در تاریخ بزرگ **تبری** 160 صفحه را پر میکند، و اگرچه پر از اتفاقات و جزئیات است، تصویر روشن کلی از نبرد را نمیدهد. منابع **ارمنی** روشن میکنند که **پارسی ها** بشکل مصیبت باری شکست خوردند، اما شاهزاده های **ارمنی** طبیعتاً با شجاعت زیادی جنگیدند، و دو تا از مهمترین هایشان، در کنار اشراف زادهای بیشمار **پارسی**، بقتل رسیدند.

گزارش عربی با فراخوانی و فرستادن ارتش از مدینه آغاز میشود، توجه دقیقی داده شده است به نامها و اتحاد قبایلی که در آن شرکت کردند. بعد از رسیدن ارتش به مرز عراق گزارش هائی از رفت و آمد سفیرها بین عربها و پادشاه بزرگ یزدگرد سوم هست. بما از بحثها و شورای جنگ در میان عربها گفته میشود، مکرراً بر این نکته تاکید شده که آنها نباید عمیقاً به داخل زمینهای آبیاری شده و به کانال های سواد نفوذ کنند بلکه میباید در حاشیه کویر بجنگند، بنابراین اگر چیزهائی به راه نادرست برود آنها بتوانند به وحشی گاه کویر فرار کنند، بر موضع احتیاط آمیز مسلمانها اینطور تاکید میشود.

ما همچنین بحث در میان پارسی ها را میشنویم. وقتیکه نیروهای مسلمان به امتداد حاشیه کویر رسیدند و شروع به تاخت و تاز در سکونتگاهها کردند، مالکان محلی پیغام به پادشاه جوان یزدگرد در تیسفون فرستادند و تقاضای کمک و حمایت کردند. پادشاه به رستم دستور داد که یک نیروی اکتشافی را بر ضد آنها رهبری کند. رستم یکی از پشتیبانان اصلی مبارزه یزدگرد برای تخت پادشاهی بود. او یک تیمسار با تجربه بود و حالا عملاً نماینده شاه در عراق شده بود.³³ او بعضی وقتها در منابع عربی ارمنی توصیف شده است، و ارتشی که او فرماندهی میکرد مطمئناً واحدهای ارمنی داشت که با شاهزاده هایشان فرماندهی میشدند. منابع دیگر میگویند او از همدان یا ری آمده بود، و به نظر میرسد که پایگاه نیروی او در میانه، غرب ایران مرکزی بود، در حالیکه یزدگرد سوم اول از همه توسط برگزیدگان پارس پشتیبانی میشد که بیشتر بطرف جنوب بود. رقابت های مکانی (ناحیه ای) ممکن است کوشش پارسی ها را برای جنگ ناتوان کرده باشد. رستم در منابع عربی مردی خردمند، با تجربه و بطور کلی با روحیه ای بدبین تصویر شده است.³⁴ در شاهنامه فردوسی حماسه بزرگ پارسی که در حدود سال 1000 سروده شده است، او بعنوان "مردی زیرک، هوشمند و جنگجوی خوب توصیف شده است. او نجوم شناس خیلی با دانشی بود و به توصیه های موبدان توجه میکرد". همچنین فردوسی بما متن نامه طولانی که گفته شده است رستم برای برادرش پیش از نبرد نوشته است را میدهد، که در آن شکست و پایان سلسله ساسانیان را پیش بینی میکند.³⁵

که این خانه از پادشاهی تهیست نه هنگام پیروزی و فرهیست

ز چارم همی بنگرد آفتاب بجنگ بزرگانش آید شتاب

چنین است و کاری بزرگ است پیش همی سیر گردد دل از جان خویش

همه بودنی ها ببینیم همی وز آن خاموشی برگزینیم همی

بایرانیان زار و گریان شدم ز ساسانیان نیز بریان شدم

دریغ آن سر و تاج و اورنگ و تخت دریغ آن بزرگی آن فرو بخت

او پایان میدهد با زاری بر مرگی که در پیش روی اوست و ترغیب وفاداری به پادشاهی که محکوم به نابودی شده است.

که این قادسی دخمه گاه منست کفن جوشن و خون کلاه من است

چنین است راز سپهر بلند تو دل را بدرد من اندر میند

تو دیده ز شاه جهان برمدار فدا کن تن خویش در کارزا

بنابر منابع عربی او اصرار کرد که پادشاه جوان یزدگرد با عربها نجنگد مگر اینکه قطعاً ضروری باشد. در میان پارسی ها او بتهنایی توانائی های نظامی و تعهد فکری بادیه نشین های محروم را تشخیص داد و واقعاً درک کرد آنها پیروز میشوند.

گزارش سفیرهائی که پیش پارسی ها فرستاده شدند و بحث هائی که بین آنها در گرفت در میان داستان واره های تسخیر خیلی جالب هستند، نه بخاطر اینکه نوشتاری دقیق از چگونگی واقعه ای که رخ داده است را نمایندگی میکنند بلکه بخاطر چشم اندازی که بدون طرز تلقی مسلمانهای اولیه تسخیرها بما میدهند. یکی از کاملترین داستان واره ها³⁶ آغاز میشود با بیان سعد به گروهی از مشاورانش که او آنها را برای ماموریتی پیش پارسی ها میفرستد. یکی از آنها میگوید این نشانه نشان دادن احترام بیش از اندازه است و تنها یک مرد میباید فرستاده شود، بنابراین سخنگو ربی¹ خودش فرستاده میشود. او توسط توان ورزان پارسی زیر نگرهبانی گرفته و برده میشود تا رستم را ملاقات کند. پیش از اینکه او را بیاورند تا با تیمسار روبرو شود، پارسی ها توافق کردند آنها بادیه نشین را با شکوه خود بترسانند. آنها تصمیم گرفتند ثروت و کمال دربار پارسی را نمایش دهند. اشیأ ذقیمت نمایش داده شد، بالشتک ها و فرشها روی زمین پهن شده بود. خود رستم بروی تخت طلائی تزئین شده با فرش و بالشتک های زر باف نشسته بود. در منابع تضاد بین او و شرایط ربی نشان داده شده است، که با ظاهری خشن و اسبی خپله و پهن آمد.³⁷ شمشیر او بخوبی صیقل داده شده بود اما

¹ ربی بن. امیرال-تمیمی

پوشیده شده بود در غلافی از پارچه کهنه. نیزه او در رگ و پی شتر پیچیده شده بود. او سپری قرمز که از چرم گاو درست شده بود "مانند قرص نان کلفت" و تیر و کمان داشت.

بجای اینکه شکوه توانائی پارسی ربی را گرفته باشد او بی اعتنا بود. ظاهر او عمداً تحریک کننده بود. بما گفته شده است که "او پر موترین عربها بود"، و او هیچ کاری نکرده بود تا خود را مرتب کند. کت او پوشش شتر او بود که در آن یک سوراخ کرده و او آن را به کمر خود با نخ کاهی گره زده بود. پوشش سر او طناب تنگ شتر بود که مانند دستمال دور سرش بسته بود. روی سرش چهار دسته مو داشت که "مانند شاخ بز بالا زده بود". رفتار او همانقدر ناهنجار بود که ظاهرش بود. بجای اینکه از اسبش پائین بیاد چنانچه پادشاهان دادند، او با اسبش بروی فرش رفت، و وقتی که از اسب پائین آمد، او دو بالشت را پاره کرد تا با آن افسار حیوان را ببندد. وقتی که باو گفته شد اسلحه اش را بر زمین بگذارد، او محکم رد کرد و گفت پارسی ها او را دعوت کرده اند و آنها میتوانند همانطور که او هست او را بپذیرند اگر نه او دوباره برود. وقتی که بالاخره او بخدتم رستم آورده شد رفتار مفتخرانه او ویران کننده بود: او نیزه خود را بکار برد تا فرش و بالشت را سوراخ و پاره کند تا هیچکدام آنها بدون خرابی نباشند. وقتی که از او پرسیده شد چرا او این کار را کرد، او جواب داد، "ما دوست نداریم روی این چیزهای خوب شما بنشینیم."

سپس رستم پرسید چه چیز او را باینجا آورده است و ربی با سخنرانی کسل کننده ای جواب داد:

خدا ما را فرستاده و باینجا آورده است بنابراین ما ممکن است آزاد کنیم آنها را که خدمت (عبادت) میکنند به قانون ورزان زمینی و آنها را خدمتکار خدا بکنیم، که ما ممکن است فقر آنها را به ثروت تغییر دهیم و آنها را از استبداد (نادرست) دین ها آزاد کنیم و آنها را بعدالت اسلام بیاوریم. او ما را فرستاده است تا دین او را برای تمام مخلوقات او ببریم و آنها را به اسلام بخوانیم. هرکس از ما بپذیرد در امان خواهد بود و ما او را بحال خود رها میکنیم اما هرکس که امتناع کند ما میجنگیم تا بقول خدا وفا کنیم.

وقتی که رستم از او پرسید چه چیز قول خدا هست. او جواب داد، "بهشت برای او کسیکه در جنگیدن با آنها که اسلام نمی آورند میمیرد و پیروزی برای او که بجا میماند." سپس رستم از او پرسید که آیا او رئیس مسلمانها است و ربی پاسخ داد که او نیست اما این مهم نیست چون آنها بخشی از یک کل هستند، "و بیچیزترین آنها میتواند قول حمایت بدهد بجای برگزیده ترین آنها." سپس رستم در خواست وقت برای مشاوره نمود و ربی با بیمیلی سه روز را تضمین کرد، برای اینکه آنوقتی بود که پیغمبر اجازه داده بود. وقتی که دیدارکننده ناهنجار رفت، و رستم با اشراف زادگان پارسی تنها ماند، او جمله های ربی را تحسین کرد. پارسی ها وحشت زده شدند که ممکن است رستم بتوصیه این بی سروپای زشت اندیشه میکند دین خود را ترک کند. او جواب داد که آنها نباید به لباس های او نگاه کنند اما بلکه "به قضاوت، سخن رانی و رفتار او توجه کنند".

بعد از آن اشراف سلاح های او را بررسی کردند و از کیفیت آنها انتقاد کردند، اما او به آنها نشان داد که آنها جدی هستند با بیرون کشیدن شمشیر او از میان پارچه ژنده "مانند شعله آتش". وقتی که به تیر و کمان رسید، تیر او از سپر پارسیها رد شد اما تیر پارسی ها از سپر چرمی او رد نشد. بعد از آن ربی به اردوگاه مسلمانها برگشت و به پارسی ها وقت داد تا بررسی کنند.

پارسی ها در میان خود به بحث در باره جواب مناسب ادامه دادند، و رستم تقاضا کرد که ربی روز بعد برگردد. در عوض مسلمانها مرد دیگری را فرستادند، برای اینکه به این نکته تاکید کنند که همه آنها یکسان و متحدند. و او همانطور به روی فرش گرانقیمت با اسب خود رفت و او جسورانه به آنها سه انتخاب را پیشنهاد کرد: "اگر شما اسلام را احترام بگذارید، ما شما را بحال خود رها میکنیم، اگر موافقت کنید مالیات سرانه بدهید، ما از شما پشتیبانی میکنیم اگر شما به آن احتیاج داشته باشید. در غیر اینصورت جنگ خواهد بود." این سه انتخاب پیشنهادهای معمولی مسلمانها با مخالفانشان در مذاکرات شده بود. رستم پیشنهاد صلح کرد. عربها موافقت کردند، اگرچه برای سه روز، "که از دیروز شروع شده بود".

در طرف پارسی ها استدلال ادامه پیدا کرد و رستم تقاضا کرد سومین مرد را بفرستند. این مقیرا بن شویا بود، رویهم رفته فردی مهمتر از دو مرد پیشین که نقش اصلی در تسخیر و سکونگری در عراق بازی خواهد کرد. یک بار دیگر پارسی ها اقدام کردند به هیبت زده کردن دیدارکننده خود؛ آنها در ربدو شامبرهای زر بافت خود بودند و تاج بر سر داشتند. در مقابل آنها فرشی بود بطول پرتاب تیر از کمان، و هیچ کس نمی توانست به آنها نزدیک شود مگر بروی آن راه برود. همانطور که آنها میتوانستند حدس بزنند، مقیرا تحت تأثیر قرار نگرفت و جسارت خود را با پریدن بروی تخت در کنار رستم نشان داد. او بزور توسط پارسی ها از روی تخت برداشته شد، که او جواب داد با سخنوری کوتاهی در باره برابری، که از طریق یک مترجم عربی از هیرا حرف میزد. او استدلال کرد که عربها با یکدیگر بطور مساوی رفتار میکنند و او نفرت زده شده است که آنها اینطور نمی کنند، نتیجه گرفت که "یک پادشاهی نمیتواند اینچنین پایه ریزی شود و نه روی فکری مانند تو". این همچنان بحثی را در میان پارسی ها تحریک کرد: مردم طبقه پائین (سیفلا) گفتند که مقیرا راست میگوید اما زمین داران (دهقانان) گفتند که حرفی را که برده های آنها همیشه میگویند او میگوید و آنها اجداد خود را لعنت میکنند که عربها را جدی تر نگرفتند.

رستم جوکی گفت در مقابل مقیرا تا تفاوتها را نرمتر کند. بعد از آن بیشتر مجادله رسمی بود، رستم و مقیرا بوسیله مترجم که بین آنها ایستاده بود نطق های کوتاهی میکردند.³⁸ رستم با تاکید بر شکوه و شأن پارسی ها آغاز کرد. حتی اگر آنها موقتاً شکست بخورند، الله شکوه آنها را دوباره برجا خواهد کرد. و او ادامه داد که عربها همیشه در فقر زندگی کرده اند و وقتیکه آنها گرفتار قحطی و خشکسالی شده اند در مرز در جستجوی کمک بوده اند. رستم میدانست که عربها حالا دچار آنچنان تنگدستی هستند، بنابراین او برای هر یک از آنها یک ظرف خرما و دو تکه پارچه فراهم میکند تا آنها بتوانند بروند: او هیچ آرزویی ندارد که هیچ کدام از آنها را بکشد و یا زندانی بگیرد.

پیشنهادی با رفتاری چنین زیردستانه را موقیرا مفتخرانه رد کرد. او گفت که پارسی ها تمام پیشرفت خود را از الله دارند و آنها حتی باندازه کافی سپاسگزار نیستند. موقعیت کنونی عربها بخاطر گرسنگی و درماندگی نیست بلکه برای این است که الله پیامبر برای آنها فرستاده است. و او ادامه داد و تاکید کرد به موقعیت دینی طوریکه دیگران پیش از این داشتند. وقتیکه او رسید به جمله ای که "اگر تو احتیاج به حمایت ما داری برده ما باش (عبد) و عاجزانه جزیه را بپرداز، در غیر اینصورت شمشیر است"، رستم اداره اعصاب خود را از دست داد و "به خورشید قسم خورد" طلوع افتاب فردا نخواهد شد پیش از آنکه او همه آنها را بکشد. بنابراین مذاکرات قطع شد. بعد از اینکه موقیرا رفت، رستم به پارسی ها گفت هیچکس نمیتواند در مقابل مردمی اینچنین شریف، باهوش و با مقصود مستحکم بایستد.

تاریخ و رزان مدرن تمایل به بی ارزش کردن این نوشتارها در منابع عربی داشتند؛ از همه گذشته، آنها بعد از مدت زیادی نوشته شده اند، پر از برداشتها و موضوع های متداول هستند و امکان ندارد توصیف کننده اتفاقات و سخنوری های واقعی باشند. این گزارش ها به آیندگان رسیده است دست کم توسط دو داستان واره گوی اولیه پیش از آنکه توسط سیف ابن عمار جمع آوری شود.³⁹ (مرگ بعد از 786) و امکان دارد در فاصله صد سال از وقایع، وقایعی را که تمایل دارد توصیف کند بصورت این زمانی آن انشأ کرده باشد. و همچنین امکان دارد وقتیکه نیروهای مسلمان هنوز محدوده اسلام را در آسیای مرکزی و اسپانیا توسعه میدادند کمال یافته باشد. به معنی واقعی یک مدرک اصیل از ذهنیت تسخیرها هستند، و اگر ما میخواهیم دستگاه فکری عربهای اولیه تسخیرها را بفهمیم، به این مدارک میباید رو بیاوریم.

بیشترین نکته پایه ای انتقالی این نوشتارها، البته، این است که عربها با دانستن اینکه الله پشت سر آنها است و با سخنوری های محمد برانگیخته شده بودند. تابحال اینقدر قابل پیش بینی است. چیزی که بیشتر تکان دهنده است آگاهی از و توجه به دوری فرهنگی بین آنها و پارسی ها است. پارسی ها لباسهای گران قیمت دارند و در میان فرش ها و پارچه های مجلل زندگی میکنند، عربها فقیر و ژنده پوش هستند. تنها بخش ابزارهای عربها که قدیمی و مستعمل نیست برق درخشان تیغه شمشیر آنها است. عربها به ثروت مخالفانشان اهانت واره اند. همچنین این احساس قوی وجود دارد که عربها معتقدند آنها در تناقض با اجتماع طبقاتی سلسله مراتبی پارسی ها در اجتماعی با مساوات بیشتر زندگی میکنند و این یک منبع مهم نیروی آنها بود. در پایان، این جو وجود داشت که پارسی ها تشخیص میدادند که عربها نیرو و برتری اخلاقی به آنها دارند. در این مورد رستم با درباریها مجادله میکرد در حالیکه به این آگاه شده بود و درباریان به آن نادان و اهانت آمیز بودند.

همچنانچه عربها برای تائید منتظر بودند، گفته شده است که آنها حمله هائی به سواد میکردند تا حیواناتی که برای غذا بکاربرده میشدند بعقب ببرند. در یک گاه بیک عروسی مجلی شیخون زده شد و مردها را کشتند و زنها را اسیر گرفتند. همچنین عربها خود را طوریکه با جاسوسی وفق داده بودند نشان داده شده اند، پنهانی وارد اردوگاه دشمن شدن و طناب های چادرها ی آنها را بریدن و اسب های آنها را دزدیدن تا در میان دشمن نگرانی پخش کنند.

از نبرد نهائی قادسیه چندین گزارش وجود دارد اما جزئیات خیلی مغشوش است و غیر ممکن است که یک تصویر کلی از آن گرفته شود. تعداد بیشماری حکایت های عربی کوتاه و جدا از شجاعت یک مرد بما میگویند، و مرگ آن دیگری، و گاه گاهی ترسوگری سوّمی. موضوعهای معین یک نواخت اند: این واقعیت داشت که جنگ چندین روز و شب ادامه داشت، این واقعیت داشت که پارسی ها در مراحل اولیه فیل های جنگی بکار بردند اما بطور کلی آنها موثر نبودند. بنظر میرسد که شدید ترین جنگیدن پیاده بود و آنهایی که سواره بودند پیاده شدند تا به جنگ بپیوندند. یک گزارش کوتاه عرب به اهمیت کمان ورزی برای موفقیت تاکید میکند.⁴⁰ یک سرباز در ارتش پارسی ها بیاد میآورد، "من در نبرد قادسیه شرکت کردم وقتیکه هنوز به مغان ایمان داشتم (او بعداً به اسلام دیگر شده است). وقتیکه عربها تیر هایشان را بر ضد ما رها کردند، ما شروع به فریاد زدن کردیم "دوک، دوک" که با آن منظور ما تیر بود. این تیرها مانند باران بروی ما میریختند تا وقتیکه ما را درمانده کردند. یکی از کمان دارهای ما تیری از کمان خود پرتاب میکرد اما کاری بیشتر نمیکرد مگر اینکه به لباس عربی بچسبید اما تیرهای آنها زره های سیمی را و زره های دولائی که بتن داشتیم سوراخ میکرد." در اینجا برای موفقیت سربازان عرب برتری توانائی کمان داران عرب ممکن بود عامل مهمی بوده باشد.

بر پایه منابع عربی و همانند غیر عربی روشن است که پارسی ها شکست ویرانگرانه ای خوردند و خیلی از رهبران پارسی، باضافه خود رستم، کشته شدند. در گزارش شاهنامه او قهرمانانه در یک نبرد تن به تن با سعد بن ابی وقاص کشته میشود،⁴¹ اما منابع عرب چیزی از آن نمیدانند و بکوتاهی مشاهده میکنند که بدن او آنچنان پوشیده از ضربه و زخم بود که مشخصات کسی که او را کشته بود را نمیشد معین کرد.⁴² بعد از قادسیه مرکز عراق بروی تسخیر کنندگان مسلمان باز شد.

بعد از **قادسیه**، سربازان **پارسی هائی** را که فرار میکردند در میان کانال ها و نخلستان های **خرمای سواد** دنبال کردند. رد شدن از آب روها میتواند مشکل ایجاد کند، اما بعد از **قادسیه**، زمین داران **پارسی** عاقلانه به **مسلمانها** کمک کردند، مانند **بیستام** دهقان **پارسی**، که پلهائی بروی آب راه ها با کرجی ساخت و در باره حرکت نیروهای **پارسی** به **عربها** گزارش فرستاد. متلاشی شدن فرماندهی **پارسی** محلی ها را با انتخاب های محدودی رها کرد مگر هر شرایطی که میتوانستند با تسخیر کنندگان ببندند می بستند.

نگهبانان پیشتاز **عرب** به باقی مانده نیروهای **پارسی** در **بابل** رسیدند، **بابلی** باستانی. در اینجا، با تپه های متروک شده طولانی پایتخت **همورابی** و **نیوجادزار**، آنها را شکست دادند "در وقتی کمتر از برداشتن خرقة".⁴³ حالا فرماندهان باقی مانده پراکنده شدند تا سعی کنند مقاومت در استانها را سازمان دهند. **فیروزان** به شهر کوچک **نھاوند** در **زاگرس** رفت، " جائیکه گنج های پادشاهان **پارسی** نگهداری میشد"، و شروع به جمع آوری ارتش کرد. **هرمزان** به استان **ثروتمند خوزستان** در جنوب فرار کرد جائیکه او به جمع آوری مالیات برای سازمان دادن مقاومت پرداخت. دیگران در امتداد راه اصلی به **تیسفون** فرار کردند.⁴⁴

در امتداد راه زدو خورد و جنگ تن بتن وجود داشت. **سیف ابن عمر** یکی از آن رودر روئی ها را توصیف میکند بین **شهریار**، فرمانده نگهبانان نیروی پشت سر، و بادیه نشینی بنام **نایل**.⁴⁵ هر دو مرد بروی اسب بهم نزدیک شدند:

هریک نیزه خود را داشتند. هر دو تنومند بودند تنه **شهریار** "مانند شتر ساخته شده بود". وقتیکه او **نایل** را دید نیزه خود را پائین انداخت تا او را از گردن بگیرد. **نایل** هم همین کار را کرد. آنها شمشیرهای خود را بیرون کشیدند و بیکدیگر ضربه زدند. سپس آنها خرخره یکدیگر را گرفتند و از اسبشان بزیر افتادند. **شهریار** بروی **نایل** افتاد مانند تنی از آجر و او را زیر یک ران خود پائین نگهداشت. او خنجر خود را بیرون کشید و شروع کرد به باز کردن پوشش زرهی **نایل**. شصت **شهریار** اتفاقی در دهان **نایل** افتاد و **نایل** با دندانهای استخوان آن را خورد کرد. او متوجه توقف لحظه ای حمله مخالف خود شد، خنجر خود را بیرون کشید و پوشش زره سیمی **شهریار** را که روی شکمش بود پاره کرد. سپس خنجر به شکم و پهلوی او زد تا او مرد. **نایل** اسب او را، بازوبند او را به غنیمت گرفت.

بعد از این پیروزی **سعد** اسلحه های مرد مرده را به **نایل** پادش داد: "بعد از اینکه تو این بازوبند **پارسی** را به بازویت بستی، خرقة و زره سیمی را پوشیدی، من میخوام تو سوار اسب او بشوی." بازو بند جزو بزرگی از تجهیزات لباس اشراف **پارسی** بود⁴⁶ و **سعد** اخطار کرد که این ها را ببپوش تنها وقتیکه او به جنگ میرود. این داستان جزئیات کاملی و خوبی از صحنه نبرد را میدهد، و دو موضوع را تکرار میکند که ما در شاهنامه میبینیم: برتری ابزارهای نظامی **پارسی** ها و مردود دانستن تجملات و زنوارگی آنها توسط **عربها**.

پارسی ها نیکه بتنومندی شتر بودند تنها خطر در طول راه **سواد** نبودند. در یکجا **مسلمانها** با گروهی از سربازان (کتیبا) که توسط ملکه **پاران** فراهم شده بودند روبرو شدند، کسیکه سوگند خورده بود پادشاهی **پارس** (ملک **پارس**) منهدم خواهد شد تا وقتیکه آنها زندگی میکنند. آنها با خود شیر تربیت شده ای داشتند بنام **مقارت**، که به پادشاه **پارس** تعلق داشت. بنظر میرسد که شیر برای آنها به نبرد رفته بود اما توسط یک سرباز **عرب** کشته میشود کسیکه از اسب خود پائین میپرد و شیر را میکشد. بعد از این ناکامی، مقاومت **پارسی** ها در هم میشکند.⁴⁷ **مسلمانها** همچنین با گروه زیادی از کشاورزان (فلاحان) **پارسی** برخورد میکنند که در دهکده ها در امتداد دجله زندگی میکردند. خیلی از آنها استخدام شده بودند تا خندق های پشتیبانی برای ارتش **پارسی** بکنند، اما بنظر میرسد که آنها مسلح نبودند و حالتی ندارند که بخواهند مقاومت کنند. **شیرزاد**، یک دهقان **پارسی** که بطرف **عربها** آمده بود، **سعد** را قانع کرد که آنها نباید آسیب ببینند چون آنها تنها زیر دستان **پارسی** ها هستند (علاج ابل فرض) کسانیکه هرگز هیچ نوع خطری ایجاد نمیکند، 10000 نفر آنها گفته شده است که نامشان نوشته شد، تا بنابر آن از آنها مالیات جمع کرد، و اجازه داده شد تا بروند. تا وقتیکه آنها مالیات خود را بپردازند و رفتار دشمنانه ای در پیش نگیرند، **مسلمانها** با این مردم دعوائی نداشتند و مطمئناً اقدامی برای دیگر کردن آنها به **اسلام** نکردند: اشراف **پارسی** و ارتش دشمن **عربها** بودند.

هدف نظامی پر اهمیت بعدی **تیسفون** پایتخت **ساسانیان** بود، 160 کیلومتر راه و سه تا چهار روز گشتندگی در امتداد **سواد** بطرف شمال شرقی، و از آنجا بود که پادشاه **یزد گرد** **سوم** سعی میکرد که نبرد را مدیریت (سومند) کند.

پایتخت **پارس**، که بطور کلی با نام **هلنیستیک** آن **تیسفون** شناخته میشد مجموعه ائی گسترده بود از شهرها، یک واقعیت که در اسم **عربی** آن **مداین** منعکس شده است، به معنی شهرها. این مکان **دجله** را در میان خود داشت، که آب زندگی بخش و سیلهای مرگ آور هر دو را میاورد؛ بعضی وقتها مسیر خود را بشدت تغییر میداد همبظور که از میان زمینهای مسطح **سواد** میگذشت، مراکز شهر را جدا میکرد و شهرکی را از دیگری دور میکرد.

ما توصیف نوشته شده مفصلی از این شهر در این زمان نداریم، و حفاری های باستان شناسانه پراکنده بوده است. بنظر میرسد اولین شهر سکونگاه اصلی **یونانی سلوکی** در کناره غربی بوده است. از 170 پیش از میلاد **تیسفون** پایتخت زمستانی پادشاهان **پارتی** ایران شد. بعد از اینکه در 224 **ساسانیان** شهر را گرفتند، بکار بردن آنرا بعنوان پایتخت ادامه دادند، اگرچه در عمل پادشاهان اغلب در املاک خارج از شهر خود در کوهستان اقامت داشتند. در حدود 230 بعد از میلاد، **اردشیر اول**، پادشاه موثر سلسله

ساسانیان، شهری با استحکامات دایره ای در کناره غربی بنا کرد، اما در میانه قرن پنجم رودخانه تغییر مسیر داد و شهر دایره وار را و بدو نیم کرد. با رسیدن زمانی که **مسلمانها** آمدند، بخش اصلی شهر در کناره شرقی مستقر شده بود، اگر چه هنوز یک سکونگاه قابل ملاحظه در کناره غربی بود. در ساحل شرقی آنجا کاخها، باغ ها و سکونگاه های مسکونی بود جائیکه خانه های طبقه بالا در آنجا حفاری شده است، اما بنظر میرسد در آنجا هیچ استحکاماتی نبود که بشود درباره اش حرف زد. خانه های ساخته شده بیشتر از آجر خشتی در دشت میان رودها حل شدند و تنها ساختمان اصلی از ویرانی بجامانده که زمانی قسمتی از قصر باشکوه شناخته شده بنام طاق کسری است (خسرو). این قسمت های بجامانده از سالن بزرگ پذیرش است، که احتمالاً توسط **خسرو دوم** ساخته شده است در (591-628) در مقیاسی که ماورای سایر کاخهایی است که **ساسانیان** و یا جانشینان **مسلمان** آنها ساخته بودند. باقی مانده آن بعنوان منبع هیبت برای نسلهای بعد و حتی در این وضع تکه تکه شده چیزی از بزرگی و شکوه یک پادشاه را نمایش میدهد.

تیسفون، علیرغم این واقعیت که پایتخت اجرائی امپراتوری **پارسی** بود، از جهت های زیادی خیلی غیر **پارسی** بود. اکثریت بزرگی از سکونگران این مکان احتمالاً به **آرامی** حرف میزدند، و در آنجا کلیسا و کنیسه وجود داشت اما، بنظر میرسد، در آنجا معبد آتشکده ای اصلی وجود نداشت.

بزودی **مسلمانها** به بخشی از **تیسفون** که در کناره غربی **دجله** بود نزدیک شدند. این بخش شهر با کار بروی زمین، نگهبان و انواع دیگر ابزارهای نظامی پاسداری میشد. **مسلمانها** شروع به بمباران آن با منجنیق و اراده کردند (موتورهای محاصره)، که گفته شده است بوسیله **شیرزاد** و بدستور **سعد** ساخته شده بود. اشاره به موتورهای گرد گیری ممکن است اشتباه تاریخی باشد- تأییدی بر این واقعیت در منابع دیگر نیست. این بعنوان یکی از اولین نمونه باقی میماند که **مسلمانها** بر ضد استحکامات توپخانه بکار برده اند. این همچنین یک بار دیگر گواهی میدهد بر توانائی استراتژیک **مسلمانها**، و توانائی آنها برای جلب کردن سربازان محلی و بکار گرفتن استعداد آنها برای انجام دادن کار خوبی را نشان میدهد.

پارسی ها به دفاع از خود در پشت دیوارهای شهر ادامه دادند و آنها دست کم اقدام به یک حمله ناموفق که تلاشی بود برای شکستن محاصره کردند. همچنین گزارشهایی هست که **یزدگرد سوم**، که هنوز در بخش اصلی شهر در کناره شرقی رودخانه بود، پیغامی فرستاد و پیشنهاد صلح کرد بر پایه اینکه **دجله** مرز بین **عربها** و امپراتوری **پارسی ها** بشود، و **پارسی ها** تمام سرزمین های شرق رودخانه را نگهدارند. گفته شده است که مذاکره کننده **عرب** جواب داده است که بین آنها هرگز صلح نخواهد بود تا وقتی که **عربها** بتوانند "عسل فریدان را بخورند (بین ری و نیشابور در شمال شرقی ایران) که مخلوط شده باشد با بالنگ **کویته** (در عراق)" - که میشود تا وقتی که آنها تمام خاک ایران و عراق را تسخیر کرده باشند.⁴⁸ روز بعد، همچنانکه **عربها** به دیوارها نزدیک شدند و شروع به بمباران با منجنیق ها کردند، سکوت مرموزی در آنجا بود هیچکس بالای کنگره دیوارها ظاهر نشد. یک مرد باقی مانده بود، کسیکه توضیح داد که اعتماد بنفس **عربها** برای رد کردن شرایط **پارسی ها** را قانع کرد که شهر را تخلیه کنند و به کناره شرقی بروند. حالا **سعد** مردان خود را به داخل شهر برد که دور تادورش استحکامات داشت و پایگاه خود کرد.

حالا رودخانه **دجله** که آب تند و پرتلاطمی داشت بین آنها و بخش اصلی شهر قرار داشت. پلی وجود نداشت و مردم بطورکلی با قایق از رودخانه رد میشدند، اما **پارسی ها** تمام قایق ها را بطرف شرق رودخانه برده بودند. بنابراین از رودخانه رد شدن و حمله کردن به مواضع های نظامی با استحکامات پیشنهاد سختی بود. اما **سعد** اصرار کرد که کوشش کنند، و باین نکته اشاره کرد که تمام خاک پشت سرشان امن است، بنابراین میتوانند آنها خود را نجات دهند اگر هر بدبختی پیش بیاید. بعضی از مردم محلی به **عربها** مکان هایی را نشان دادند که در آنجا زمین کف رودخانه سخت بود و میشد سوار بر اسب از آن گذشت. یک گارد پیشتاز، که گفته میشد شصت نفر بودند، داوطلب شد که از رودخانه اول رد شود تا کناره ساحلی را امن کند، تا بنابراین بدنه اصلی ارتش بتواند با امنیت به کناره دیگر برسد. آنها اسب هایشان را به دسته های نرها و ماده ها تقسیم کردند، تا آنها را مهار کردنی کنند، گفته شده است، که به رودخانه ریختند: 600 مرد پیشتر آماده شده بودند که آنها را دنبال کنند.

در همین زمان، **پارسی ها** میدیدند که چه اتفاقی در حال افتادن است و آنها هم اسب هایشان را با اصرار به آب زدند. در پی آن نبرد در میان آب در گرفت. فرمانده **عربها** به مردان خود فریاد زد: نیزه های خود را بکار ببرید! نیزه های خود را بکار ببرید! با آنها اسب ها را نشانه بگیرید، چشمانشان را هدف قرار دهید!" آنها جنگ تن بدن کردند تا اینکه **پارسی ها** به کناره دور پس کشیدند، و **مسلمانها** در ساحل به آنها رسیدند، خیلی از آنها را کشتند، و کناره ساحلی را گرفتند. بقیه نیروها آنها را بنزدیکی دنبال کردند چنانچه نیروهای دشمن وقت نداشته باشند تا دوباره سازمان بندی کنند: آنها در میان موج ها سواری کردند و آب سیاه رودخانه **دجله** کف سفید بسوی آنها پرتاب کرد. در حالیکه عرض رودخانه را شنا میکردند مردان به حرف زدن با یک دیگر ادامه میدادند، در گروهائی که بهم چسبیده بودند، و مانند اینکه آنها روی زمین خشک رژه وار میرفتند و حرف میزدند. **عربها پارسی ها** را آنچنان غافل گیر کردند که آنها فکر میکردند غیرممکن باشد.⁴⁹ ما میبینیم که منابع **عربی** بر سختگیری **عربها** تاکید میکنند و آمادگی آنها برای خطر کردن که ارتشهای متداول از آن پرهیز میکردند.

داستان از رودخانه رد شدن بعداً در میان سربازان پیچیده شد. تمام **مسلمانها** سلامتی از رودخانه رد شدند، بر پایه یک داستان، بجز یک مرد، کسیکه از روی مادیان قهوه ای خود لیز خورد. "من میتوانم هنوز ان را بروشنی جلوی چشم خود ببینم"، داستان واره گو ادامه داد، "طوری که اسب خود را تکان داد و سوار خود را پائین انداخت." خوشبختانه رفیقی دید که او در هچل است، و اسب خود را

بسوی او راند، دست او را گرفت و او را با خود کشید تا وقتیکه آنها به امنیت زمین خشک رسیدند. مرد بجامانده نهایت ستایش را از نجات دهنده خود کرد: "حتی خواهر خود من نمیتوانست کسی مانند تو را بدنیا بیاورد!"⁵⁰

حادثه های بی اهمیت تر هم بیاد مانده بود. گفته شده است که هیچکس چیزی از دست نداد مگر یک مرد، که پیاله او که با ریسمانی ضعیف بسته شده بود پاره شد و بروی آب رفت. مردی که در کنار او شنا میکرده است اظهار داشت که آن خواست خدا بوده است اما صاحب پیاله او را نکوهش کرد. "چرا تنها من؟ خدا هرگز تنها پیاله مرا در تمام ارتش نمیگرد." وقتیکه آنها به طرف دیگر رسیدند، آنها مردی را ملاقات کردند که جزو نگهبانان پیشتاز بود که مکان جهت دیگر را گرفته بودند. او به لبه آب آمده بود تا اولین مردمی را از نیروی اصلی که در حالیکه به ساحل میرسند ببیند. باد و موج پیاله را به اینطرف و آنطرف پرتاب کرده بود تا وقتیکه به کنار آب رسیده بود. آن مرد با نیزه خود پیاله را از آب گرفته بود و پیش سربازها آورده بود. در اینجا صاحب آن، آن را شناخته و از او گرفت و به همراه خود گفت بهت نگفتم...؟ چنین حکایت هائی، بکنار از داستانهای خوبی بودن، فرصتی بود برای **مسلمانها** تا بیاد بیاورند چگونه خدا مواظب و پشتیبان آنها بود.

در این میان در خود شهر **پارسی** ها آماده میشدند تا پایتخت خود را ترک کنند. حتی پیش از اینکه **عربها** از رودخانه رد بشوند، **یزدگرد** نزدیکان خود را از شهر بیرون فرستاد. حالا خود او شهر را ترک میکند، در امتداد راه طولانی **ایران**، و در **خلوان** به بقیه نزدیکان خود رسید. او در سرزمینی مسافرت میگرد که با قحطی و طاعون ویران شده بود، همان طاعونی که در **سوریه** باعث آنچنان ویرانی شده بود.⁵¹ بنظر میرسد مردان مسؤلی که **یزدگرد** پشت سر گذاشته بود اراده مقاومت خود را از دست دادند. بزودی آنها چیزهای بیشتر گرانقیمت را و کالاهای قابل حمل را و هرچقدر که میتوانستند از خزانه را بار اسبها و قاطرهای خود برای بیرون بردن از شهر کردند. زنها و بچه های **پارسی** نیز همچنین تخلیه شدند. در هر صورت، آنها تعداد زیادی لباس و انواع اشیا گرانقیمت، و همبظور گله های گاو و گوسفند و غذا و آشامیدنی که جمع کرده بودند تا محاصره را تحمل کنند، که هرگز اتفاق نیافتاد، از خود بجا گذاشتند.

بنظر میرسد وقتیکه ارتش **عربها** وارد شهر متروک شد با مقاومت اندکی روبرو شد. در آنجا دور کاخ سفید مقاومت کوتاه مدتی وجود داشت، اما بزودی درهم شکست. سپس **سعد** آنجا را ستاد خود کرد و دستور داد **طاق کسری** (**خسرو**) را تبدیل به جای عبادت **مسلمانها** بکنند. مسجدهای اولیه وسایل ساخته شده اولیه کمی احتیاج داشتند، احتمالاً یک محراب بسوی **مکه** و یک منبر، منبری برای وعظ جمعه ها.⁵² قوس عظیم میباید جایگاه باشکوهی برای عبادت گران میبود، و بهیچوجه شباهتی نداشت به مسجدهای محصور شده و پناهگاهی که **مسلمانان** در شهرهای جدیدی مانند **کوفه** و **بصره** در سالهای بعد ساخته بودند. این تبدیل اولیه یک ساختمان مهم معماری به مسجد شاید بجامانند آن را تضمین کرد. نه تنها قوس عظیم بدون آسیب محفوظ ماند حتی تصویرهای گچی مجسمه ها (تمثال) که آنجا را آرایش میکرد بجای خود رها شدند، حتی وقتیکه **مسلمانها** در زیر آن عبادت میکردند.⁵³

سپس تقسیم غنایم آغاز شد. منابع **عربی** با لذتی فراوان توصیف میکنند که چگونه گنجینه های پادشاهان **پارسی** را تسخیر کنندگان در میان خود تقسیم کردند.⁵⁴ داستان ها به دو موضوع تاکید میکنند: تناقض بین بادیه نشین های خشن و ساده و تجملات و ثروت های دربار **پارسی** و اهمیت و سوساانه و شریفانه ای که برای تقسیم تاراج بکار میرفت.

از پیدا کردن نشانهای پادشاهی **پارسی** داستانهای هست. نگهبانان پیشتاز **عرب**، بنابر یک گزارش، **پارسی** های در حال عقب نشینی را در امتداد راهی که به کوهستان میرفت تعقیب میکردند. وقتیکه آنها به پلی بروی رودخانه **نهروان** رسیدند، پناه جویان بروی پل برای رد شدن انبوه شدند. قاطری به داخل آب هل داده شد. با کوشش زیادی **پارسی** ها تلاش میکردند آن را از آب بیرون بکشند، و فرمانده **عرب** این را مشاهده کرد: "بخدا میباید چیزی مهم در باره آن قاطر باشد. وگرنه آنها اینقدر تلاش نمیکردند تا آن را پس بگیرند و همچنین در این شرایط خطر ناک خود را دچار شمشیر ما کنند مگر اینکه چیز با ارزشی در آن باشد که آنها نمیخواهند از دست بدهند." **عربها** از اسبهای خود پیاده شدند تا با دشمن درگیر شوند، و وقتیکه آنها تار و مار شدند فرمانده بمرادش دستور داد تا قاطر را از آب با تمام بارش بیرون بیاورند. آنها بار را باز نکردند تا وقتیکه به جایگاه مرکز جمع آوری در **تیسفون** برگشتند و بار را باز کردند و پی بردند که "تمام چیزهای گرانقیمت پادشاه، لباس های او، سنگهای گرانقیمت، کمر بند شمشیر و کت زرهی که پوشیده از جواهر است قرار دارد. پادشاه وقتی که بار عام میداد تمام آنها را میپوشید."⁵⁵ در گزارشی دیگر، دو قاطر گرفته شد که سیدهای را حمل میکردند که در یکی از آنها تاج پادشاه بود، که تنها میتوانست نگهداشته شود با پوشش دو جواهر بروی آن (ایس توانتن)، در حالیکه دیگری شل او را داشت که با سیم طلا بافته شده بود و از سنگ های گرانقیمت پوشیده بود.⁵⁶ در گزارش سوم، همچنین **عرب** ها شمشیر شاه را پیدا کردند، 1-122 ، زره ساق پا (ساق) و پوش های آهنی (سیدا) و در بسته دیگر کت زرهی که به امپراتور **هراکولیس**، **خاقان ترک**، **بهرام چوبین**، و دیگر دشمنان پادشاه تعلق داشت، بعنوان یاد بود نگهداشته شده بود.⁵⁷

دسته ای دیگر از داستانها در باره قالی باشکوهی است که کاخ پادشاه را تزئین میکرد. این به **پارسی** بهار پادشاه نامیده میشد (بهار **کسری**، فرش بهارستان). آن در حدود سی متر مربع بزرگ بود. دربار **پارسی** آن را برای بکار بردن در زمستان نگه میداشت، وقتیکه میخواستند میهمانی نوشیدن بدهند، آنها میتوانستند روی آن بنشینند و تصور کنند که آنها در باغ هستند با تمام گلخانهی که باز میشدند. زمینه آن طلائی رنگ بود، در آن زری بافته شده بود، نقش های میوه ها سنگهای پر ارزش بودند، شاخ و برگ آن ابریشم و آب های آن تکه های طلا بود.⁵⁸ پرسشی که پیش آمد این بود که با این چیز باشکوه چه کنند. در شرایط دیگری، آن احتمالاً کاخ

قانون ورز جدید را تزئین میکرد همانطور که پیشین را کرده بود، و در واقع بعضی از مردم پیشنهاد کردند که خلیفه عمر میباید آن را داشته باشد، اما **مسلمانهای** اولیه درباره تقسیم منصفانه اموال غارت شده سنگ واره بودند. انتخاب دیگری وجود نداشت. آن را بعنوان قسمتی از خراج برای خلیفه در **مدینه** فرستادند. در اینجا آن را بچندین تکه کردند. **علی** "زاده" پیغمبر و پسر قانونیش، که هیچ نقش عملی در تسخیر نداشت، باو تکه ائی رسید که او آن را به 20000 درهم فروخت، و بدون شک اعضای برگزیده دیگر **مسلمان** سهم خود را داشتند.⁵⁹

بعد از تسخیر شهر، سربازان بادیه نشین خشن و آماده شأن پادشاهی **پارسی** را برای خودشان تجربه کردند. مردان قبیله بندرت میدانستند با جملاتی که بدستشان آمده بود چه بکنند. کافور پر ارزش که دربار را معطر میکرد توسط **عربها** بنادرستی بجای نمک گرفته شد، که هرگز آن را ندیده بودند، و آن را در پختن غذا بکار بردند.⁶⁰

در این میان همچنین قانون ورزی **پارسی** ها در دهکده ها مورد اعتراض قرار گرفت. یک داستان درباره مرد سواره نظام **پارسی** که از **تیسفون** است میگوید کسیکه وقتیکه خبر تسخیر و فرار **پارسی** ها رسید در دهکده ای بود که باو تعلق داشت. در ابتدا او توجهی بآن خبر نکرد، چونکه او مردی بود خیلی متکی بخود، و بکار خود ادامه داد تا وقتیکه او بخانه آمد جانی که او فهمید بعضی از سرف های او (الچ لحو)، لباس هایشان را جمع میکنند و آماده میشوند بروند. وقتیکه از آنها پرسیده شد آنها باو گفتند که زنبورها آنها را از خانه شان بیرون کرده اند؛ او درخواست کمان در تنش و تیرهای گلی کرد، و شروع به زدن زنبورها کرد، و آنها را بر روی دیوار متلاشی کرد. بزودی او میباید درک کرده باشد که در آن چیزی بیشتر از آنکه چشم میبیند هست، و تشخیص داد که سرف ها از اختیار او فرار میکنند و اعصاب خود را از دست داد. او بیکی از آنها دستور داد تا اسبش را زین کند. او راه زیادی نرفته بود وکه با یک سرباز **عرب** روبرو شد، که نیزه خود را در تن او فرو کرد و او را رها کرد تا بمیرد.⁶¹ شکست ارتش **پارسی** بروشنی بدین معنی بود که **پارسی** های طبقه قانون ورز دیگر محترم نبودند و روستائی ها دیگر از ارباب های خود اطاعت نمیکردند. نظم قدیم پایان یافته بود.

همچنانکه نیروهای **پارسی** بظرف شرق و کوهستان ها عقب نشینی میکردند، ارتش **مسلمان**، تقریباً با نیروئی بتعداد 12000 مرد پشت سر آنها در حرکت بود. وقتیکه **پارسی** ها به **حلوان** رسیدند، آنها تصمیم گرفتند که یک ایستادگی بکنند. **حلوان** دو راهی جدا شدن بود: ماورای آن **پارسی** های **آذربایجان** و شمال غربی یک راه را میرفتند و آنهایی که از **میدیا** و **فارس** بودند راه دیگری را میرفتند. اگر آنها میخواستند ایستادگی کنند آن میباید اینجا باشد. پادشاه بحرکت ادامه داده بود و از بلندی های **زاگرس** میگذاشت، و پول و مردانش را برای تیمسارش **مهران** گذاشته بود، در حالیکه خود او شخصاً از روبرو شدن با دشمن اجتناب میکرد. **پارسی** ها موضع های دفاعی در **حلوان** گرفتند. طبق معمول، بنظر میرسید آنها، در تناقض با تاکتیک خیلی بیشتر متحرک **عربها**، روش جنگ آوری ساکن و دفاعی را ترجیح میدادند، خود را پشت استحکامات قرار میدادند و گاه گاهی حمله هائی میکردند. در **حلوان** آنها خود را در میان محدوده خاکی که ساخته بودند مستقر کردند، و بالای آنرا چوب های نوک تیز قرار دادند (هاسک مین الخشاب)، که بعداً آهنیش کردند.⁶² **مسلمانها** استحکاماتی نساختند اما مکرراً به مخالفانشان حمله کردند. بنابر یک گزارش، وقتیکه **پارسی** ها یک حمله بیرون سنگر خود انجام دادند و در موقع بازگشت به قلعه خاکی قسمتی از استحکامات شکسته و باز شده تا اسب ها وارد شوند.⁶³ بزودی گروهی از **عربها** خود را وارد قلعه و جایگاه خود را مستحکم کردند و راه را برای دیگران باز کردند تا دنبال آنها بیایند. پیروزی کامل بود و قتل عام وحشتناک.

در آنجا غنیمت جنگی بود که میباید گرفته میشد و تقسیم میشد. در میان غنیمت های قابل ملاحظه مجسمه شتری بود، "تقریباً باندازه یک بزغاله وقتیکه بروی زمین میایستاد"، از طلا و نقره ساخته شده بود و با مروارید و یاقوت تزئین شده بود، مردی بروی آن بود، و همانطور تزئین شده بود.⁶⁴ در آنجا غنیمت های انسانی هم وجود داشت. یک سرباز **عرب** بیاد آورد چگونه وارد یک چادر **پارسی** شد که در آن بالشت ها (مرفیق) و لباس بود. "بناگهان من احساس حضور انسانی پنهان شده در زیر بعضی پوشش ها (فرش) را کردم، من آنها را پاره کردم و من چه پیدا کردم؟ یک زن بمانند غزال نورانی چون خورشید! من او را و لباسها را گرفتم و لباسها را تسلیم کردم بعنوان غنیمت (که میباید تقسیم میشد) اما تقاضا کردم که که دختر میباید بمن اختصاص داده شود. من او را به عنوان همخوابه نزدیکیم گرفتم و او برای من فرزندی آورد."⁶⁵ چنین بود لذت های پیروزی و **مسلمانها** ممنوعیتی درباره لذت بردن از آنها نداشتند.

پیروزی در **حلوان** امنیت اداره **سواد** را برای **عربها** تضمین کرد. نیروهای **مسلمان** بشمال **قادسیه** در **فرات** و **تکریت** در **دجله** نفوذ کردند. پرسش بزرگ این بود که آیا آنها جلوتر خواهند رفت، و از گذرگاههای کوهستان **زاگرس** به دشت ایران و ماورای آن خواهند رفت.

در همان حالیکه **سواد** در جریان تسخیر شدن بود، نیروهای **عرب** اولین تجاوزهای خود را به جنوب **عراق** میکردند. فعالیت های نظامی تقریباً سرمشق مشابهی مانند کمی جلوتر در شمال را دنبال میکردند، مردان قبیله محلی شروع کردند به غارت کردن و تلاش میکردند از ناتوانی دفاعی **ساسانیان** بهره برداری کنند. بزودی **عمر** فرمانده ای فرستاد، **عتبه بن غزوان**، از **مدینه** با نیروئی تقویتی، احتمالاً تنها چند صد مرد،⁶⁶ تا مطمئن شود که هر چه بدست آمده است بزیر توانورزی رهبری **مسلمان** در **مدینه** میاید. بما گفته شده است که نیروی نظامی اعزامی جزئی از استراتژی گسترده **مسلمان** بود، تا نیروی **پارسی** های جنوب **عراق** و **فارس** را از

کمک کردن به هم میهنانشان دورتر در شمال بازدارند و آن را به دفاع از خود تغییر دهند.⁶⁷ اولین تسخیر قابل ملاحظه آنها شهر **عبولا** بود. **عبولا** (جغرافیادانان باستانی یونان آن را بنام **آپولوگوس** میشناختند) در آن زمان بندر پیشتاز سر **خلیج پارس** بود. بما چیز اندکی گفته شده است در باره جزئیات تسخیر مگر اینکه **عربها** در آنجا نوعی نان را پیدا کردند که با آرد گندم سفید پخته میشد.

از این پایگاه، نیروهای نظامی اعزام شدند تا شهرها و دهکده های نزدیک را تسخیر کنند. طبق معمول ما تفصل جزئیات زیاد داریم اما تصویر کلی نداریم. مقاومت **پارسی ها** به پادگان محلی و دهقانان محدود میشد و در آنجا کوششی نشد تا یک نیروی نظامی اصلی بر ضد اشغال کنندگان اعزام شود. همچنانکه بخش های مختلف بزرگ اداره **مسلماتها** میامد، مالیات جمع آوری میشد و بین ارتش تسخیرکننده پخش میشد. تعداد اندکی از بادیه نشینان میتوانستند بخوانند و بنویسند کار نگهداشتن حساب ها به **زیدا** اعتماد شده بود، اگر چه او تنها پسر بچه ای با گیس بافته ای بروی سر بود. حقوق زیاد دو دینار روزانه برای درد سرش به او پرداخت میشد: این آغاز یک حرفه درخشان مدیریت بود و **زیدای** پسر رشد کرد تا یکی از عوامل بنیانگذار دستگاه دولتی **اسلامی** بشود.

بعد از اینکه **عتبا** و **قتیکه** از زیارت مکه برمیگشت مرد، بجای او **مغیره بن شعبه** گمارده شد. ما پیش از این با **مغیره** روبرو شده بودیم بعنوان مردیکه جرئت کرده بود با **رستم** بر تخت او بنشیند. او توسط **عمر** انتخاب شد تا **مسلماتها** را در جنوب **عراق** رهبری کند چونکه او یک بادیه نشین نبود بلکه مردی از سکونگاه های **حجاز** بود. اگرچه او دوسال پیش از مرگ **محمد** به **اسلام** دیگر شده بود، او هنوز میتوانست ادعای شأن طمع کننده " همراه پیامبر" را بکند. **مغیره** مردی خشن و رهبری مبتکر بود اما حرفه او پیچیده شد با رسوائی که تقریباً بقیمت زندگی او تمام شد.

او رابطه جنسی با زنی به نام **امه جمیل** آغاز کرد، کسیکه با مردی از قبیله **تقیف** ازدواج کرده بود. اعضای دیگر قبیله باد رابطه جنسی را گرفتند و مصمم بودند که شرف هم قبیله ای خود را محفوظ نگه دارند. آنها منتظر شدند تا او به دیدن زن برود و سپس خزیدند تا ببیند چه چیز میگذرد. آنها **مغیره** و **امه جمیل** را هر دو برهنه یافتند، او بروی زن قرار داشت. آنها مخفیانه رفتند تا به **عمر** بگویند. **عمر** در عوض و بدرستی **ابو موسی ال اشعری** را منصوب کرد تا برود و فرماندهی را در **بصره** بگیرد و **مغیره** را بفرستد پیش او در **مدینه** تا مورد بازرسی قرار گیرد. و **قتیکه** او رسید **عمر** او را با چهار شاهد روبرو کرد. اولین موکد بود درباره چیزی که دیده بود: " من دیدم که او بروی جلوی زن دراز کشیده بود فشار میداد بداخل زن و من دیدم که او فشار میدهد و بیرون میکشد (النتش را) همانطور که آرایشگر بداخل و بیرون شیشه (کیال) میروند." دو مرد بعدی دقیقاً شهادت یکسانی دادند. **عمر** بعد رو به چهارمین کرد، **زیدای** جوان، کسیکه پیش از این برای انجام دادن حساب داری ارتش ظاهر شده بود. خلیفه امیدوار بود که شهادت او طوری خواهد بود که همراه پیامبر را محکوم به مرگ کند. **زیدا** از خود استعداد دیپلوماسی و تند فکر کردن را نشان داد که برای بقیه زندگی باو بخوبی خدمت کرد. " من منظره ای رسوا کننده دیدم، " او گفت، " و من نفس کشیدن تند را شنیدم اما من ندیدم که آیا او عملاً بداخل زن میروند یا نه." چون قرآن تصریح میکند⁶⁸ که محکومیت برای خیانت جنسی احتیاج به شهادت بدون تردید چهار شاهد دارد، این مورد اتهام را از هم میپاشد، و در واقع بما گفته شده است که **عمر** دستور داد که سه شاهد دیگر فلک بشوند برای اینکه ادعای بدون پایه کرده اند.⁶⁹ این داستان معمولاً توسط وکیل های **مسلمان** تکرار شده است، برای اینکه در اینجا **عمر** بزرگ بود، بعد از خود **محمد** مهمترین قانون گذار در **اسلام سنی**، در واقع محکومیت به خیانت جنسی خیلی مسئله دارد و مشکل است.

حالا این بدست **ابوموسی الاشعری** مومن و موعثر افتاد تا پیشروی **مسلماتها** را رهبری کند، و این او بود که ارتشهای **عرب** را برای تسخیر **خوزستان** فرماندهی کرد. بعد از گذشتن از زمین های آبیاری شده دور و بر پائین دجله، جایی که بزودی شهر **بصره** بنا شد، طبیعتاً ارتشهای **مسلمان** بسوی **خوزستان** پیشروی کردند. **خوزستان**، بنام مردم باستانی **خوزیز** که مدت ها است منهدم شده اند نامیده شده است، بین گوشه شمال شرقی **خلیج پارس** و جنوب کوهستان **زاگرس** قرار دارد. این سرزمین باستانی **ایلامی** ها است، و معبد های برج دار گسترده **آسوری** که در تپه های **زنبلیل (چوگا زنبلیل)** ساخته شده بود، در زمان تسخیر **عرب** پیش از این دوهزارسال قدمت داشت، هنوز بجامانده بودند تا به توانائی و ثروت آنها گواهی بدهند. بخشی از زمینهای این استان از جهت های زیادی ادامه زمینهای میانه دو رودخانه است، اما همچنانکه زمین به آهستگی بسوی کوه پایه ها ارتفاع میگیرد، دشتوارگی پایان ناپذیر **عراق** به تپه ماهور ها تغییر میکند و محصول بیرون زده سنگواره ها آشکار میشوند. **خوزستان** این روزها مرکز غیر دوست داشتنیش **اهواز**، مرکز صنایع نفت **ایران** است، اما و **قتیکه** **عربها** آمدند کشاورزی و پارچه بافی این مکان را یکی از پیشرفته ترین مکانها در خاور میانه کرده بود.

خوزستان با **دجله** و **فرات** آبیاری نمیشد که بخوبی از میان غرب دشت آن به آرامی میگذشت، بلکه با شماری از رودخانه های کوچکتر، که از همه مهمتر **کارون** باشد، که از میان دره های پیچ در پیچ در جنوب **زاگرس** جریان دارند تا به دشت **خوزستان** برسند آبیاری میشود. برف آب شده در کوهستان آب فراوانی را در بهار برای آبیاری کشاورزی فراهم میکند. در تپه های پائین کوهستان پر شیب، رودخانه عمیقاً تپه ماهورها را میبرد و سدهای چوبی بزرگی لازم بود تا سطح آب را بالا بیاورند و کانال های آبیاری را پر کنند. بعضی از آنها، مانند سد و پلهای **ساسانیان** در **تاستار**، باندازه کافی از خود آثاری بجا گذاشته اند تا وسعت فعالیت این شبکه آبیاری بزرگ را نشان دهند.

بنظر میرسد پیشرفت **خوزستان** در دوران **ساسانیان** بطور قابل ملاحظه ای افزایش یافته بود. شهرهای مانند **تاستار**، **جندی شاپور** و **اهواز** یا بنیاد گذاشته شدند و یا توسعه یافتند. برنج و نیشکر در اینجا بخوبی رشد میکردند اما این ناحیه بیشتر از همه برای پارچه و

پنبه معروف بود. همچنین در اینجا اجتماع های قابل ملاحظه مسیحی وجود داشت و چندین بیشاپ در اینجا تثبیت شده بود. در این ناحیه پیشرفته و پرجمعیت بود که بعداً نیروهای عرب وارد آن شدند.

مانند تاریخ تسخیر عراق، جریان تسخیر خوزستان اصلاً روشن نیست، و چندین داستان در باره رو در روئی مختلف به سرگجه اضافه میکنند تا آن را برطرف کند. در هر صورت، در آنجا دو تفاوت وجود دارد. اول این است که ما میتوانیم اندیشه روشنتری برای شرایط محیط تسخیر داشته باشیم. شهرها و شهرک های قرن هفتم عراق کمی بیشتر از نام برای ما هستند. درست است که، ما فکرهائی درباره جغرافیای تیسفون و بعضی حفاری های پراکنده از هیرا داریم اما شهرک هائی مانند اوبالا و قادسیه تماماً ناپدید شده اند، و با زمینهای رسوبی عراق مرکزی بلعیده شده اند و یا با تغییر مداوم مسیر آب شسته شده اند. در خوزستان که رودخانه ژرفتر مسیر خود را کنده است تاووم بیشتری وجود دارد و ما میتوانیم پستی و بلندی های امروزی را بکار ببریم تا بما کمک کند منابع باستانی را تعبیر کنیم. ما همچنین منبع محلی داریم که مدت کوتاهی بعد از اتفاقات تسخیر نوشته شده است، که مانند بررسی کننده درباره منابع عربی فراوان اما گیج کننده عمل میکند. باصطلاح وقایع نگاری خوزستان بزبان سوریه ای نوشته شده است، زبان کلیسای شرقی، با یک نویسنده مسیحی ناشناس.⁷⁰ بیشتر وقایع نگاری خیلی خلاصه است اما نویسنده، و یا یکی از نویسندگان، جایی را میگیرد تا تسخیر و طش را توسط این اشغالگران توصیف کند، این منبع صدای متفاوتی را فراهم میکند که خیلی از اتفاقات را که در منابع عربی وجود دارد تأیید میکند و بنابراین ما میتوانیم با دلیل از خطوط اصلی تاریخ تسخیر این ناحیه مطمئن شویم.

دفاع از خوزستان به تیمسار هرمرزان سپرده شده بود، که بعد از سقوط تیسفون به خوزستان رفت. او یک مقاومت با روحیه و با اراده بر پا کرد، و قتیکه برای او مناسب بود قرار داد می بست، اما همچنین وقتیکه احساس میکرد باندازه کافی قوی است از عربها سرپیچی میکرد.

نویسنده وقایع نگار آغاز میکند با توضیح دادن اینکه چگونه اشغالگران بسرعت زیادی شهرهای با استحکامات را گرفتند، که شامل شهر اصلی جندی شاپور میشد. جندی شاپور شهری بود با جمعیت قابل ملاحظه مسیحی و دارای بیشاپ بود، و شهرت داشت به شهر منزلگاه خانواده پزشک معروف بختیشو که پزشک نسل های خلیفه بودند. غم انگیزانه، باید فکر وجود دانشکده پزشکی شوفا، که توسط تاریخ ورزان از قرن نوزدهم تصور شده بود، زیر نگاه خیره خشک کننده دانشورزی مدرن بناچار میباید رها میشد: مطمئناً اجتماع مسیحی ها در اینجا خانواده های پزشک تولید کرده بود، اما در آنجا دانشکده سازمان یافته ای نبود. در حال حاضر این مکان متروک شده است، اما عکس برداری هوائی آثار شهر مخروبه و چهار گوشه، زیر بنای ساسانیان که بروی هم قرار دارند را نشان میدهد. دفاع طبیعی در آنجا وجود نداشت و بنظر میرسد مسلمانها برای گرفتن شهر مشکل اندکی داشتند.

تسخیر شهر زمینه یکی از آن داستان های اخلاقی را فراهم میکند که در جستجوی تاباندن روشنائی به پرهیزکاری مسلمانهای اولیه است. بنابراین داستان،⁷¹ شهر بشدت مقاومت میکرد تا اینکه یک روز، با شگفتی بزرگ مسلمانها، دروازه ها باز شدند و شهر بروی آنها گشوده شد. مسلمانها از مدافعین پرسیدند چه چیزی وادارشان کرد تا دروازه ها را باز کنند، که آنها به آن جواب دادند، "شما تیری برتاب کردید با پیامی که امنیت ما تضمین خواهد شد. ما این را پذیرفتیم و خراج پرداختی را بکناری گذاشتیم." مسلمانها جواب دادند که آنها چنین کاری نکرده اند، اما بعد از تحقیقات زیاد آنها پی بردند که یک برده، در اصل از جندی شاپور، اعتراف کرد که او در حقیقت چنین پیامی را نوشته است. فرمانده مسلمان توضیح داد که این کار یک برده است بدون توان ورزی که بتواند چنین پیشنهادی را بکند، که به آن ساکنان جواب دادند آنها هیچ وسیله ای نداشتند که آن را بدانند و پایان دادند با گفتن اینکه آنها سهم خود از قرار داد را نگه میدارند، حتی اگر مسلمانها کردار خائنانه را انتخاب کنند. مسلمانها موضوع را به عمر ارجاع کردند، کسیکه جواب داد قول در حقیقت تعهد آور است، برای اینکه "نگهداشتن قول را خدا بیشتر از هر چیزی محترم میدارد." اخلاق آن روشن است: حتی به قول یک برده میباید احترام گذاشته شود.

بزودی، نویسنده مسیحی ادامه میدهد، تنها تاستار و سوسا خود را نگهداشتند. سوسا یکی از منزل های قانون ورزان بزرگ هخامنشی ایران باستان بود، قصرهای آن با پرسپولیس در بزرگی و شکوه رقابت میکردند. اسکندر بزرگ آن را تاراج کرد، گنجینه های زیبای آن را غارت کرد، و در آنجا بود که او ازدواج معروف انبوه خود را سازمان داد، و قتیکه 10000 یونانی و پارسی بطور افسانواری با ازدواج باهم متحد شدند. بعدها، در دوران ساسانیان، آن یک مرکز مهم مسیحی شد و، در نتیجه آن، توسط شاپور دوم پادشاه ساسانیان ویران شد (79-309)، کسیکه یک سیاست فعال ضد مسیحی را دنبال میکرد. سوسا باندازه کافی دوباره سازی شده بود که در زمان تسخیر مسلمانها تا حدودی مقاومت بکند، و مسلمانها بعدها یکی از اولین مسجدهای بجامانده را در آنجا در ایران ساختند. امروز قصری بر این مکان تحکم میکند، که با یک توانای قرن های میانه بر پا نشده است، بلکه با یک گروه اعزامی باستان شناسانه فرانسوی در پایان قرن نوزدهم که میخواستند از حمله بادیه نشین ها خود را حفاظت کنند ساخته شده است. در هر صورت، برای مسلمانهای اولیه مهمترین سیمای قابل ملاحظه شهر میراث هخامنشی آن نبود بلکه این واقعیت بود که آن آرامگاه پیامبر دنیل را در خود داشت. مسلمانها شهر را بعد از چند روز گرفتند و تمام اشراف پارسی را کشتند. در منابع عربی سقوط شهر بمانند یک معجزه توصیف شده است.⁷² ظاهراً کشیش ها و مانک های مسیحی پشت کنگره های قلعه آمدند و سرزنش وار به حمله کنندگان میگفتند هیچکسی نمیتواند سوسا را بگیرد مگر اینکه یک ضد مسیح در ارتش آنها باشد. آنها ادامه دادند اگر او در میانشان نباشد، همینطور حمله کنندگان بهتر است خود را آزار ندهند و میباید از اینجا بروند. یکی از فرماندهان مسلمان، از روی خشم و درماندگی،

بسوی یکی از دروازه ها رفت و با لگد به آن زد. بناگاه، زنجیر پاره شد، قفل شکست و دروازه تابید و باز شد. ساکنان تنها میتوانستند گداوارانه در خواست صلح کنند.

آنها همچنین "منزل مر (معصوم) دنیل" را اشغال کردند و همچنین گنجینه های آن را برداشتند که در آنجا بدستور پادشاهان پارسی از زمان داریوش و کوروش نگهداشته شده بود، نمونه ای دیگر در گنجینه زدائی فلزات قیمتی که آنچنان معمولاً با تسخیر عربها همراهی میکرد. آنها همچنین تابوت نقره ای آن را شکستند و جسد مومیائی شده را باخود بردند: "خیلی ها میگفتند که آن جسد دنیل بود اما دیگران ادعا کردند آن جسد داریوش بود". دنیل خیلی ستایش میشد و گفته شده است امپراتور هراکولیس کوشش کرد که جسد را با خود ببرد تا به مجموعه یادگارهای بزرگ خود در کانستانتین پل بیافزاید. دنیل، مانند سیمای خیلی از پیامبران، در قران پدیدار نمی شود و بنظر میرسد نیروی محرکه ابتدائی مسلمانها این بود که این فرقه را نابود کنند، خلیفه عمر دستور داد که جسد را در کف رودخانه دوباره دفن کنند. مسلمانها حلقه امضاوار را، که تصویر مردی را بین دو شیر داشت، از دست جسد مومیائی برداشتند، و عمر دستور داد تا آن را به جسد مومیائی برگردانند.⁷³ اما همچنین بزودی دنیل سیمای فرقه ای از مسلمانها شد. مسلمانها شروع به رفتن به مکان آرامگاه دنیل برای زیارت نمودن کردند و آرامگاه دنیل هنوز در قلب شهر وجود دارد، که یک گنبد سفید است با چشم انداز رودخانه. این یک نمونه خیلی اولیه راهی است که اسلام فرقه های موجود باستانی را بخود اختصاص داد و اسلامی کرد.

با سقوط سوسا، تنها تاستار باقی ماند. شهر بروی سنگ زاری قرار داشت در کنار رودخانه و با قلعه ای از آن دفاع میشد، که باقی مانده آن هنوز بجا مانده است. بروی رودخانه سدی بسته شده است با تیر و پل، هر دو طرح بزرگ مهندسی که گفته شده بعد از اینکه شاپور اول امپراتور روم و انتین را در 260 شکست داد توسط زندانیان جنگی گرفته شده رومی ساخته شده است. و تا به امروز بنام بند قیصر شناخته شده است، یا سد سزار، و نویسندگان عرب آن را یکی از شگفتی های دنیا بحساب میاورند؛ بیشتر آن امروز وجود دارد. پشت سد دو کانال در دل سنگ کنده شده بود که شهر بروی آن ایستاده بود تا آب را بسوی زمین های کشاورزی بیشتری در جنوب ببرد. وقایع نگار خوزستان توصیفی تصویری میکند: "این شوشترا (تاستار) خیلی گسترده و توانا است، بخاطر رودخانه بزرگ و کانال هائی مانند خندق که در هر جهت آن را دوره کرده اند. یکی از آنها اردشیرگان نامیده شده بود بنام پادشاه ساسانی اردشیر کسیکه آن را کنده بود. دیگری، که آن را قطع میکرد بنام ملکه سمیرام نامیده شده بود و دیگری بنام داریوش دریاگان.

بزرگترین آنها سیل آب بزرگی بود که از کوهستانهای شمال سرازیر میشد."

هرمزان اراده کرده بود که آخرین ایستادگی خود را در اینجا انجام دهد، بنابر وقایع نگار خوزستان، شوشتر برای دوسال مقاومت کرد. در پایان این خیانت بود نه نیروی نظامی که منجر به سقوط شهر شد، دو مرد که در داخل دیوارهای شهر خانه داشتند با عربها توطئه کردند: در مقابل یک سوم غناعم، آنها را وارد شهر میکنند.⁷⁴ بنابر این نقب هائی زیر دیوار شهر زده شد و عربها با آنها توانستند وارد شهر شوند. هرمزان به داخل قلعه عقب نشینی کرد و زنده دستگیر شد اما بیشاپ محلی، به همراه دانشجویان و کشیش ها و شماس ها، کشته شدند.

داستان تسخیر خوزستان در گزارش سرنوشت هرمزان پایانی کنجکاوانه دارد.⁷⁵ مانند مورد رستم هوشمند اما بدبین، تیمسار شکست خورده در قادسیه، شخصیت هرمزان با شاخ و برگ آرایش شده است تا به نکته هائی در باره تفاوت بین عربها و پارسی ها، مسلمان و نامسلمان و ارتباط بین این دو تاکید شود. بعد از تسلیم شدن او در شوش، او به مدینه آورده شد تا بحضور خلیفه برده شود. پیش از اینکه او و نگهبانانش وارد شهر شوند، او را با تمام زینت آلاتش، زری، لباسهای پارچه ای زربافت و تاج گوهرنشان زمرش آراستند. سپس او را از خیابانها گذراندند طوریکه همه مردم بتوانند او را ببینند. وقتیکه آنها بخانه عمر رسیدند، در هرصورت، آنها پی بردند که عمر در آنجا نیست، بنابر این آنها رفتند تا او را در مسجد پیدا کنند اما او را در آنجا هم نتوانستند پیدا کنند. سرانجام آنها از گروهی پسر بچه که در خیابان بازی میکردند گذشتند، که به آنها گفتند که خلیفه در گوشه مسجد با ردای تا شده زیر سرش بجای بالش خوابیده است.

وقتیکه به مسجد باز گشتند او را همانطوری پیدا کردند که پسرها گفته بودند. او درست در همانوقت نمایندگان دیدار کننده از کوفه را پذیرفته بود، و وقتیکه آنها رفتند، او بسادگی سر خود را پائین گذاشت تا چرتی بزند. بغیر از او هیچکس در مسجد نبود. آنها کمی دورتر از او نشستند. هرمزان پرسید نگهبانان و خدمتکاران او کجا هستند اما باو گفته شد که او هیچکدام را ندارد. "پس او میباید پیامبر باشد،" پارسی گفت. "نه" مراقبین او گفتند، "اما او کار هائی را میکند که پیامبران میکنند." در این میان مردم بیشتری جمع شدند و او را بیدار کردند. او برخاست و پارسی را دید و نگهبانان از او خواستند تا با "پادشاه اهاوز" حرف بزند. عمر اجتناب کرد تا وقتیکه او این بهترین ها را پوشیده باشد و تنها وقتیکه پارسی تا حدی که محترمانه بودن اجازه میداد زینت آلات و لباسهای گران قیمت را از تن خود درآورد و خرقه زبری را پوشید سپس بازپرسی آغاز شد.

عمر از هرمزان پرسید که در باره وقایع اخیر چه فکر میکند، که بآن هرمزان جواب داد که در روزگاران قدیم خدا در طرف پارسی ها بود و نه عربها و پارسی ها در حال نیرومند شدن بودند، اما حالا خدا به عربها عنایت دارد برای همین آنها پیروز شده اند. عمر جواب داد که دلیل واقعی این است که پیش از این پارسی ها متحد بودند در حالیکه عربها نبودند. عمر تمایل داشت که برای انتقام گرفتن از عربهایی که او کشته بود او را اعدام کند. هرمزان درخواست کمی آب کرد، و وقتیکه باو داده شد او گفت که او میترسد که

او کشته شود در حالیکه آب مینوشد. خلیفه جواب داد او کشته نخواهد شد پیش از اینکه آبش را بنوشد، که بعد از آن **هرمز** دست خود را لرزاند و آب بروی زمین ریخت. **عمر** خشمگین بود، اما دوستان جمع شده توافق کردند که **هرمز** راست میگوید. در پایان، او به **اسلام** دیگر شد، اجازه داده شد در **مدینه** زندگی کند و بارنشتگی فراوانی باو داده شد. داستان **کلک هرمز** احتمالاً موضوع ساختگی فلکلور است بروی وقایع تاریخی، اما به هدفی که تناقض بین غرور و تجمل **پارسی** و سادگی **مسلمانان** را نشان میدهد خدمت میکند، شرافت **مسلمانها** و وارد کردن عناصر برگزیدگان **پارسی** در سلسله مراتب **مسلمانها** را.

یک سیمای قابل ملاحظه تسخیر **عراق**، و سیمایی که مطمئناً به **مسلمانها** کمک کرد، فرار شمار قابل ملاحظه ای از سربازان **پارسی** و پیوستن آنها به **عربها** و میل **مسلمانها** به پذیرفتن این برگشتگان در ارتشهای خود و پرداخت حقوق به آنها بود. در میان اینها **همرا**⁷⁶ (**سرخ ها**) بودند، که بعضی از آنها پیش از نبرد **قادسیه** پیمان شکنی کرده بودند و بسوی **مسلمانها** رفتند و در گرفتن از غنایم لشکری که از رفقای پیشین آنها در نبرد گرفته شده بود شرکت کردند.⁷⁷ دیگران بعد از آن به **عربها** ملحق شدند و در ارتش **مسلمان** در **حُلوان** جنگیدند. در میان آنها چهار هزار مرد از کوهستانهای **دیلمان** در جنوب شرقی دریای **مازندران** بودند، کسانی که بنظر میرسد واحد برگزیده ارتش (**گارد جاویدان**) شاهنشاهی بودند. خیلی از آنها در پی آن در شهر جدید **کوفه** در بخشی که برای خود داشتند ساکن شدند.⁷⁸

گروه دیگر پیمان شکنان **اسب سواران** بودند،⁷⁹ یک گروه شدیداً مصلح سواره نظام که خیلی از آنها نصب اشرافی داشتند. **یزدگرد سوم** آنها را بعنوان نگهبانان پیشتاز فرستاد همچنانکه **عراق** را بسوی ایران ترک میکرد، سواران شاید بخاطر اینکه ایمانی به رهبری **یزدگرد** نداشتند بسوی **مسلمانها** رفتند و در **بصره** ساکن شدند. مانند **همرا** در **کوفه**، به آنها همچنین در ارتش **مسلمان** موقعیتی با مزیت داده شد.⁸⁰

مسلمانها حالا کشور بزرگ و ثروتمندی را تسخیر کرده بودند. آنها تعداد کمی بودند، در میان جمعیت خیلی بزرگتری از مردم احتمالاً بیشتر از 50000 مرد نبودند. بررسی که **عربها** با آن روبرو شدند این بود که چگونه آنها آنرا ننگ خواهند داشت و از منابع آن بهره برداری خواهند کرد. در نتیجه پیروزی **عراق**، بلافاصله **مسلمانها** در دو شهر جدید **کوفه** و **بصره** که با این منظور ساخته شده بود ساکن شدند. بما گفته شده است که **عمر** دستور داد **مسلمانها** در میان شهرهای کوچک و دهکده های **عراق** پراکنده نشوند، و همینطور به زندگی بادیه نشینی خود در کویر نزدیک برنگردند. بجای آن میباید در شهرهایی که بتازگی ساخته شده **گردهم** بیایند، که خانه و پادگان نظامی آنها را تشکیل خواهد داد.

ما خیلی بیشتر در باره بنیان **کوفه** و بعداً **بصره** میدانیم و **سیف بن عمر** گزارش کاملی میدهد از اینکه چه کردند و چرا انجام دادند. بلافاصله بعد از سقوط **تیسفون** پایتخت **پارسی** ها، ارتش **مسلمان** در آنجا ساکن شد یا در اصل در آنجا اردو زد، در همان حالیکه نیروهای نظامی اعزامی به اطراف بطرف شرق به **حُلوان** در کوه پایه های **زاگرس** و شمال **قادسیه** در اطراف **فرات** فرستاده میشدند. گفته شده است که هوا در پایتخت قدیمی **پارسیان** سالم نبود. گفته شده است، **عمر** متوجه شد که **عربهای** که از آنجا میایند فرسوده دیده میشوند. از آن بیشتر، آنها گوشت میاورند و سنگین میشوند و عضلات آنها شل میشود. یک فرمانده **عرب** که به این مکان رسید پرسید، "آیا در اینجا شترها رشد میکنند؟" با گفتن اینکه جواب او نه است، او تفسیر کرد که **عمر** گفته است که "مردان قبایل **عرب** سالم نخواهند بود در ناحیه ای که شترها در آنجا رشد نکنند".⁸¹

دو مرد فرستاده شدند تا برای مکان مناسبی در حاشیه کویر بگردند. آنها جداگانه در کناره های **فرات** جستجو کردند از انبار بسوی جنوب تا اینکه آن دو در مکانی که **کوفه** نامیده میشد بهم رسیدند، نزدیک **هیرا**. در اینجا آنها سه مانستری **مسیحی** کوچک با کلبه های ساخته شده از نی که در میانشان پراکنده شده بود پیدا کردند. هر دو مرد در آنجا تصمیم گرفتند که جایی را که دنبالش میگشتند آنها پیدا کرده اند. آنها هر دو از **اسب پیاده** شدند و مراسم دعا کردن را انجام دادند. یکی از آنها یک شعری را خواند، که برای پدیدار کردن تصویر بت پرستانه آن قابل ملاحظه است:

ای خدا، دارنده بهشت و هر چه در آن است

مالک زمین و هر چه در خود دارد

به باد و هر چه آن پراکنده میکند

به ستاره ها و هر چه آن میرماند

به دریا و هر چه آن غرق میکند

به شیطان و هر چه آن فریب میدهد

به روان و هر چه آن دارد

خجسته کن این مکان بزرگوارانه را و آن را مسکن استحکام بکن.

سعد از **تیسفون** به جنوب رفت و به روشنی تصمیم گرفت این میباید مکان شهر جدید باشد. بنابراین او برتری های آن را برای **عمر** توضیح داد: من در مکانی منزل کرده ام که پوشیده از ریگ است؛ آن بین **هیرا** و **فرات** است، یک طرف آن هم مرز زمینهای خشک، طرف دیگر هم مرز آب است. خشک است همچنین بوته های خار شکننده که در آنجا فراوان است. من انتخاب آزادی برای **مسلمانها** در **تیسفون** گذاشتم و آنهایی که ترجیح میدهند بمانند من اجازه میدهم بعنوان پادگان آنجا بمانند.

دست کم، چگونگی انتخاب مکانی که در تاریخ تبری بیاد میاید اینطور است. کلمات ممکن است طوریکه گزارش شده است هرگز گفته نشده باشند اما نیروی محرکه قانع کننده است. ممکن بود **تیسفون** برای سلامتی بادیه نشینان و حیواناتشان ناسالم میبود و **کوفه** چراگاه خیلی بهتری را فراهم میکرد. احتمالاً همینطور ملاحظات دیگری هم وجود داشت. یکی اینکه آنها احتیاج داشتند تا ارتباط خوبی با **مدینه** داشته باشند، اما شاید مهمترین آنها با هم نگهداشتن **مسلمانها** بود، قابل مدیریت و از جهت نظامی موثر بودن تا اینکه آنها پراکنده دیده شوند و تجانس خود را از دست بدهند.

بیشتر **مسلمانها** در **تیسفون** انتخاب کردند که به مکان جدید بروند، و موجهانه تخمین زده شده است که جمعیت مردان در این مرحله اول رشد شهر دور و بر 20000 نفر بود،⁸² اگرچه این با مهاجران از **عربستان** بزودی تغییر کرد و متورم شد، بامید شریک شدن در فعالیت ها. آنها آمدند بهمراه تمام اموالشان، گفته شده است که آنها در منزلشان را هم با خود آوردند که در منزل تازه خود نصب کنند. اولین خانه ها با نی های محلی ساخته شد، اما بعد از آتش سوزی که خیلی از آنها آسیب رساند، آنها از **عمر** پرسیدند برای اجازه ساختن خانه هائی با خشت (لابان). این اجازه داده شد مشروط به اینکه هیچکس خانه ای بیشتر از سه طبقه نسازد (ابیات) و ساختمان ها زیاد بلند نشوند: یک بار دیگر ما افتادگی و برابری در میان **مسلمانها** را میبینیم.

سکونگاه جدید با دقت توسط مردی بنام **ابول حیاچ** طرح ریزی شد، کسیکه ادعا میکند نخستین طراح شهری **مسلمان** است. از نقطه مرکزی راه ها بسوی خارج میرفتند و مردان در گروه های قبیله ای در امتداد جاده ساکن شدند بطوریکه، دست کم در ابتدا، مردان قبایل مختلف در یک محله قرار گرفتند. این میباید رقابت و همیت قبیله ای را در میان آنها تقویت کرده باشد. گفته شده است که **عمر** پهنای خیابان ها را 20 متر برای راه های اصلی و خیابان های کناری را 15 متر و 10 متر معین کرد؛ باریکترین کوچه ها میباید 3.5 متر میبودند و هیچ گذرگاهی نمیباید از آن باریکتر باشد.⁸³ آشکار بود که این میباید نقشه شهر میبود، نه راه کوچه ای پیچ در پیچ و گره خورده جایی که مردم ساکن میشدند و هر جور دلشان میخواست میساختند.

در مرکز چیزی بود که میتوانست مرکز شهر توصیف شود. نخستین ساختمانی که بالا رفت مسجد بود، که در میدان مربعی قرار داشت. از تیرو کمان انداز نیرومندی خواسته شد در مرکز بایستد و در هر جهت تیری بیاندازد: به مردم اجازه داده شد خانه های خود را تنها ماورای جائیکه تیرها افتاده بود بسازند. فضای خالی داخلی مربع برای دیدار مردم با هم بحال خود رها شد.

بنظر میرسد خود مسجد شکلش تقریباً مربع و درازایش از هر جهت 110 متر بود.⁸⁴ در نخستین مراحل آن گفته شده است که در جهت های آن دیواری نبود در پائین یک جهت قسمتی پوشیده بود. آن احتمالاً خیلی ساده با کاه و خشت ساخته شده بود. نشسته در داخلش، تو میتوانستی به بیرون نگاه کنی و مانستری **مسیحی** ها را در همسایگی و، بیشتر دورتر، دروازه هائی که از آنجا بسوی پلی از قایق در پهنای رودخانه بود را ببینی.⁸⁵ مدت کمی بعد از ساختنش، دزد به خزانه در قصر دولت دستبرد زد و **سعد** تصمیم گرفت مسجد را تا قصر ادامه دهد تا دیواری مشترک داشته باشند. بخاطر این واقعیت که شب و روز در مسجد مرتباً رفت و آمد بود احساس میشد که این بهترین مراقبت بر ضد دزدی باشد. ممکن است این مسجد جدید مهمتر از این ها باشد. در یک پایانه آن ناحیه سر پوشیده ای بود بطول 100 متر، "جائیکه سقفش شبیه سقف های **کلیساهای بیزانترین** بود"، که از قرار معلوم منظور او با آن میباید تیرهایی باز باشد که بروی ستون های از مرمر قرار گرفته اند و نگهداری میشوند.⁸⁶ گفته شده است که ستون ها از کلیساهای **مسیحی** آمده است.⁸⁷ دیوارهای مسجد در دوران **معاویه** نخستین خلیفه **اموی** در زمان دولت **زید** ساخته شد. ستون های جدید بارتفاع 15 متر، که از سنگ های **اهواز** ساخته شده بود، با مرکزهای سربی و گیره های آهنی بهم چسبانده شده بود.

اگر مسجد خودش ساده بود، مکان ساختمانش جای پیچیده ای بود، و آنجا موضوع جدال شدیدی شد. آنچنان که **تبری** نگهداشته است، **سیف** داستان را میگوید.⁸⁸ بنابر گفته او، ارک با **پارسی** ای از **همدان** بنام **روزبه بوذرجمهر** برای **سعد** ساخته شد، و آن با آجرهای پخته ای که از یک کاخ قدیمی پیش از **اسلام** پادشاه **هیرا** برداشته و ساخته شده بود. چون کاخ در مرکز شهر قرار داشت، که در آنجا سر و صدای زیاد و آشوب بود، **سعد** برای آن دری چوبی با قفل بر آن ساخت. وقتی خلیفه **عمر** این را شنید، مردی را فرستاد تا در را بسوزاند، و **سعد** را سرزنش کرد بخاطر بر پا کردن مانع بین خود و **مسلمانهای** معمولی، و جلوگیری کردن از وارد شدن آنها هر وقت که بخواهند. این داستان بخشی از ادبیات مجادله دینی برضد قانون ورزانی است که کوشش میکنند خود را جدا کنند و یا خود را بالا تر از مومنان درجات دیگر قرار دهند. در هر صورت، داستان ساخته شدن کاخ **سعد** با آجرهای پیش از این بکار رفته بدرستی میتواند حقیقت داشته باشد.⁸⁹

مسجد ابتدائی کوفه در مکانی قرار دارد که مسجد جدید شهر قرار دارد. این جایی است که خلیفه علی در آن در 661 بقتل رسید، و برای مدت طولانی برای شیعه ها جایگاه پر احترامی بوده است، بنابراین کاوش باستان شناسانه ممکن نبوده است. در هر صورت این مکان در 1950 و 1960 حفاری شده است، سه مرحله ساختمانی آشکار شده است، همه آنها بروی ساختمانهای پیشین ساخته شده اند، یکی در دوران اموی و دیگری از دوران عباسی. وقتی که مسجد دومی اموی ساخته شد نخستین مسجد تا پایه های آن تخریب شد. تمام آنچه باقی مانده دیوارهای بیرونی آن با طرح برجسته مربع شکل بروی آن با تناوب منظم است. آیا این زیر سازی کاخ سعد بود انطور که حفاران فکر میکردند، یا یک نسل بعد با زید ساختمان در آغاز دوران اموی ساخته شده بود، طوریکه تاریخ ورزان اصلی شهر معتقد بودند؟ گفتن آن غیرممکن است.

در هر صورت، ما میتوانیم مطمئن باشیم که در فاصله یک نسل از بنیاد شهر، آن دو ساختمان مردمی کسب کرد، یک مسجد و یک کاخ، که یک دیوار مشترک داشتند. با این راه طرح معماری کلاسیک مرکز شهر اسلامی استحکام یافت، یک طرحی که پیش از معماری اسلامی همانند مستقیمی برای آن وجود نداشت و همینطور برای قرنهایی که در پی آن آمده بجامانده است. باین مجموعه دولتی عنصر سوم بازارها نیز اضافه شد.⁹⁰ این روشن است که از آغاز بازار شرقی برای کوفه فراهم شده بود: از همه گذشته، سربازان پیروزمند عرب دینارهای خود را که بعنوان تاراج به آنها داده شده بود میباید در جایی خرج میکردند. همچنین نسبتاً در مرحله ابتدائی به آنها حقوق داده شد، این را نیز آنها میباید برای ضرورت ها و تجملات زندگی خود خرج میکردند. گفته شده است که سر و صدای بازار بود که سعد را وادار کرد تا دیوارها و دروازه کاخ خود را مستحکم کند. در هر صورت ما هیچ چیز در باره شکل و ریخت بازارهای نخستین نمیدانیم مگر اینکه مکان باز دور مسجد و کاخ را اشغال میکرد. بنظر نمیرسد که تا اواخر دوران اموی آنها بناهای ساخته شده باشند، یک قرن بعد از بنیان گذاشتن شهر. پیش از این احتمالاً سرپوش های شل و ولی بودند، که با چوب و نی ساخته و سقف آن با حصیر پوشانده شده بود. اگرچه، وجود بازار، در مرکز شهر، مسجد و کاخ را دوره میکرد، طرح شهرنشینی بعدی اسلامی را بنیان گذاشت.

مسلمان هائی که در جنوب عراق عمل میکردند همچنین شهری را در حاشیه کویر در بصره بنیان گذاشتند. گزارش نخستین سکونتگری در بصره مغشوش است، اگر چه وقایع نگار خوزستان آن را بروشنی به ابو موسی الاشعری نسبت میدهد، فرمانده نیروی که سرزمین خانگی او را اشغال کرد. همچنین بصره از کوفه خیلی کوچکتر بود، شاید تنها برای 1000 مرد، چونکه ارتش در جنوب خیلی کوچکتر بود.⁹¹ مکان اولیه بصره در حال حاضر بنام زبیره شناخته میشود و در 20 کیلومتری مرکز بصره جدید قرار دارد. با کناره رودخانه و کانال ها بخوبی فاصله داشت و احتیاج داشت تا آب به آن آورده شود. اگرچه محل مکان بخوبی شناخته شده است و بیشتر آن نیمه کویر باز است، در آنجا حفاری منتشر شده و نقشه برداری جدی انجام نشده است. اگر شرایط صلح آمیز تر از آن باشد که حالا من مینویسم، بصره فرصت درخشانی برای دانشجویان نخستین شهر نشینی اسلامی برای اکتشاف باستان شناسانه این سکونتگاه نظامی نخستین فراهم میکند.

در این شهر جدید بود که نخستین مدیریت مالی خیلی پیش رفته اسلامی فراساخت یافت.⁹² ساکنان از مالیات های دریافت شده زندگی میکردند، که بعنوان حقوق پرداخت میشد (عتا). در اوایل این با پرداخت برابر گندم و روغن و دیگر مواد غذایی تکمیل میشد (رزق)، اما این روند کم کم متوقف شد و با پول جایگزین شد. نامهای آنهاهی که سزاوار پرداخت بودند در دفتر وارد میشد که بنام دیوان شناخته میشد. مدیریت این سازمان خیلی پیچیده بود. برای نمونه، گفته شده است 80000 مرد با پایان خلافت معاویه در 680 در بصره بوده اند، که هر کدام از آنها دست کم سزاوار 200 درهم در سال بودند. این نیاز به جمع آوری و پرداخت 16 میلیون دینار داشت، کار عظیمی که احتیاج به کارمندان ماهر داشت. مسلمانها مجبور شدند حسابدار و مدیر استخدام بکنند که پیش از این برای ساسانیان شکست خورده کار میکردند، و آنها با خود سنت دیرپای مدیریت مالی و کردار اداری پارسی را آوردند.

هر دو شهر جدید کوفه و بصره نقش بسیار بزرگ و مهمی در تاریخ دنیای اسلامی نخستین بازی کردند، نخست بعنوان پایگاه نظامی که از آنجا ارتش ها برای تسخیر ایران و شرق بسوی آنها حرکت میکردند و سپس بعنوان مراکز فرهنگی. کوفه همچنین از جهت سیاسی مهم بود، مرکز اصلی مقاومت در مقابل خلفای اموی در دمشق و مرکز جنبش برای پشتیبانی از خانواده پیامبر که به شیعه گری گسترش یافت. بنیاد گذاشتن بغداد، تنها چند کیلومتر بطرف شمال در 762 ضربه مرگباری به پیشرفت شهر کوفه زد. با قرن نهم شهر بطور کامل در حال تنزل بود و تنها شان مسجد باستانی بعنوان مکانی برای زیارت شهر را زنده نگهداشت. بصره در مقایسه معکوس باندازه کافی از بغداد دور بود تا از نیروی جاذبه آن فرار کند و بندر اصلی در سر خلیج فارس باقی بماند. اگرچه مرکز شهر تغییر کرده است، بنیاد ابو موسی الاشعری قرن ها بجاماند و حالا دومین شهر بزرگ عراق است.

تقریباً در همان زمان یک نیرو از کوفه رژه وار در امتداد دجله بسوی شمال و جزیره رفت و تسلیم شدن شهرها و دهکده ها در امتداد رودخانه و دشت های اطراف را پذیرفتند. وقتی که آنها به مکانی رسیدند که حالا شهر موصل قرار دارد با دژی روبرو شدند، با چند کلیسای مسیحی و تعداد کمی خانه نزدیک آن و سکونتگاه یهودی ها. تقریباً بلافاصله بعد از تسخیر این اجتماع کوچک، عربها اقدام به ساختن شهر جدیدی در این مکان کردند، که منشأ شهر مدرن موصل شد. قطعات زمین برای ساختن خانه در میان عربها پخش شد و شهر بسرعت رشد کرد تا یکی از مرکزهای شهرنشینی در عراق بشود.⁹³

معین کردن توانر مطلق وقایع خیلی مشکل است، اما ما میتوانیم با اتکا به دلیل‌ها اعتماد داشته باشیم که با رسیدن پایان سال 640 نیروهای **مسلمان** زمینهای آبیاری شده **عراق** را از **تکریت** در شمال تا **خلیج پارس** در جنوب و در جهت شرق تا کوه پایه های کوهستان **زاگرس** دوردست را اداره میکردند. سکونگری **مسلمانها** خیلی پراکنده باقی مانده بود و بطور عمده در شهرهای پادگانی جدید در **کوفه**، **بصره** و در مقیاسه کوچکتر در **موصل** متمرکز شده بود. پادگانی در پایتخت باستانی **پارسی** ها در **تیسفون** برای نگهداری آنجا وجود داشت و احتمالاً پادگان های دیگری بود که ما از آنها هیچ چیز نمیدانیم. تعداد تسخیر کنندگان برای مطیع و نگهداری این سرزمین بزرگ و پر جمعیت خیلی کوچک بود. 20000 مردیکه در ابتدا در **کوفه** ساکن شدند دوره شده بودند با جمعیت دهکده هائی محصور کننده که فکر میشود تعدادشان نیم میلیون مرد بودند.⁹⁴ اگرچه تعداد **عربها** با مهاجران تازه افزایش یافت، آنها همیشه یک اقلیت کوچک بودند و نمیتوانستند، در نسل اول، بیشتر از 10 درصد تمام جمعیت را تشکیل دهند. مشکل آنها با طبیعت سرزمین افزایش میافت، که با کانال ها و نهرهای آبیاری در هر جهت بریده میشد. مطمئناً تسخیر کردن و نگهداشتن این سرزمین امکان پذیر نبود اگر **مسلمانها** با یک جمعیت مصمم برای مقاومت کردن روبرو میشدند. در هر صورت، در وقایع جدیدترین مقاومت از سوی ارتش پادشاهی **پارسی** بود. بدلیل هائی که تماماً روشن نیست، این ارتش مکرراً نتوانست در مقابل نیروهای **عرب** خود را نگهدارد. در میدان های نبرد **فادسیه** و **حُلوان**، و در شهرهائی مانند **تیسفون** و **شوش**، نیروهای **ساسانیان** قاطعانه شکست داده شدند. با فروپاشی ارتش **پارسی**، **عرب** ها آماده بودند با بقیه جمعیت شرایط نسبتاً آسان ببندند- آنها مردم شهرها و دهکده ها را قتل عام نکردند، آنها خانه ها و زمینهای مردم را نگرفتند، **عربها** دخالتی در دین و رسم آنها نکردند، و حتی در میان آنها ساکن نشدند. **عربها** تنها تقاضا کردند مالیات ها بانها پرداخت شود و مردم به دشمنان آنها کمک نکنند. ما نمی توانیم بگویم که آیا مالیات ها کمتر و یا بیشتر از دولت پیشین بود، اما ما میتوانیم مطمئناً بگویم که بیشتر مردم در **عراق** فکر میکردند که آن معامله خوبی است که ارزش انجام دادنش را دارد.

- برای تاریخ کلی ساسانیان نگاه کنید به ا. کریستنسون، تاریخ ساسانیان (...چاپ دوم، کینه‌هاگن، 1944)؛ تاریخ کمبریج ایران، جلد سوم دوران سلوکیان، پارتیان، و ساسانیان، ویر. ا. یارشاطر (کمبریج، 1983)؛ ام. مورونی، "ساسانی ها"، در ادبیرت المعارف اسلام، چاپ دوم، با کتاب شناسی کامل؛ زی. روبین، "پادشاهی ساسانیان"، در تاریخ باستانی کمبریج، جلد...: آخرین باستانی: امپراتور و جانشینان، 425-600 بعد از میلاد، ویر. اکمرون، بی. وارد-پرکینز و ام. ویتنی (کمبریج، 2000)، ص. 61-638؛ برای عراق زیر قانون ورزی ساسانیان، نگاه کنید به ام. مورونی، عراق بعد از تسخیر مسلمان (پربنستون، نیوجرسی، 1984).
2. برای زرتشتیان در عراق، نگاه کنید به مورونی، عراق، ص. 300-281.
3. برای مسیحی ها و یهودی ها، نگاه کنید به همان، ص. 42-306.
4. برای تاریخ کشاورزی و سکونگاهی در مرکز عراق، نگاه کنید به ار. مک. ادمز، زمین پشت بغداد: تاریخ سکونگاهی در دشت دیالا (شیکاگو، ایلینویز، 1965).
5. مورونی، عراق، ص. 90-185.
6. برای آرامی ها، نگاه کنید به همان، ص. 80-169.
7. موریس استراژیگون: کتابچه استراتژی نظامی بیزانتین، ترجمه جی. تی. دنیس (فیلادلفیا، پنسیلوانیا، 1984)، ص. 15-113.
8. گزارشی که بدنبال این میاید بنا شده است بروی ار. ان. فری، در کمبریج تاریخ ایران، جلد سوم: دوران سلوکیان، پارتیان، و ساسانیان، ویراستار. ای. یارشاطر (کمبریج، 1983)، ص. 73-170.
9. ادمز، زمین پشت بغداد، ص. 2-81.
10. دائر، فتوحات اولیه اسلام، ص. 33-170.
11. همان، ص. 178. برای نبردهای خالد در عراق، نگاه کنید به بلاذحاری، فتوح، ص. 50-240.
12. دائر، فتوحات اولیه اسلام، ص. 179.
13. بلاذحاری، فتوح، ص. 3-243.
14. بلاذحاری، فتوح، ص. 243.
15. حفار توسط دکتر دی. تابوت رایس رهبری شود و چاپ شد بعنوان "حفاری اکسفورد در هیرا، 1931"، باستانی 23.6 (1932): 91-276 و "حفاری اکسفورد در هیرا"، ارز اسلامیکا 1 (1934): 74-51. غم انگیزانه حفاری دیگری و بیشتری در این مکان نشد.
16. بلاذحاری، فتوح، ص. 244.
17. بلاذحاری، فتوح، ص. 243.
18. بلاذحاری، فتوح، ص. 8-247.
19. تبری، تاریخ، 1، ص. 159.
20. بلاذحاری، فتوح، ص. 2-251.
21. تبری، تاریخ، 1، ص. 2178.
22. تبری، تاریخ، 1، ص. 5-2174.
23. تبری، تاریخ، 1، ص. 2179.
24. بلاذحاری، فتوح، ص. 254.
25. بلاذحاری، فتوح، ص. 254.
26. فایراستون، جهاد: منشأ جنگ مقدس، ص. 106.
27. دائر، اولین فتوحات اسلام، ص. 206.
28. همان، ص. 221.
29. همان، ص. 205.
30. بلاذحاری، فتوح، ص. 62-225.
31. تبری، تاریخ، 1، ص. 2377.
32. سبوس، تاریخ ارمنی، ص. 5-244، 9-98؛ موسس از داسکس رانیک، تاریخ آلبانی های قفقاز، ترجمه سی. جی. اف. دوست (اکسفورد، 1961)، ص. 11-110.
33. کریستنسون، ایران، ص. 500-499.
34. مخصوصاً، تبری، تاریخ، 1، ص. 9-2247.
35. فردوسی، شاهنامه، ترجمه دی. دیویس (واشینگتون دی سی، 1998-2004)، جلد سوم، 6-492.
36. تبری، تاریخ، 1، ص. 77-2269.
37. تبری، تاریخ، 1، ص. 2270.
38. کلمه ای که بکار برده شده ترجمه است. با تلفظ جیه از سخت از جی در تلفظ مصری، این شد دراگومن، عبارتی که بکار برده میشد توسط مسافران قرن های هجدهم و نوزدهم در لونت برای توصیف راهنما و مامور محلی خود.
39. تبری، تاریخ، 1، ص. 2269، مینامدال-ساری و شویبا.
40. بلاذحاری، فتوح، ص. 60-259.
41. فردوسی، شاه نامه، جلد سوم، ص. 499.
42. بلاذحاری، فتوح، ص. 258.
43. تبری، تاریخ، 1، ص. 2421.

44. تبری، تاریخ، 1، ص. 2411.
45. نایل ابن. جوشم ال ارجی ال تمیم؛ تبری، تاریخ، 1، ص. 4-2422، ترجمه جویبال.
46. **مورونی**، ایران، ص. 186.
47. تبری، تاریخ، 1، ص. 2425.
48. تبری، تاریخ، 1، ص. 30-2429. جین بال شناسائی فریدان را پیشنهاد میکند اما مطمئن نیست. مفهوم کلی بیان، در هر صورت، کاملاً روشن است.
49. تبری، تاریخ، 1، ص. 4-2433.
50. تبری، تاریخ، 1، ص. 2438.
51. بلادحاری، فتوح، ص. 263.
52. تبری، تاریخ، 1، ص. 2451.
53. تبری، تاریخ، 1، ص. 2451-2441.
54. تبری، تاریخ، 1، ص. 56-2450.
55. تبری، تاریخ، 1، ص. 2445.
56. تبری، تاریخ، 1، ص. 2446.
57. تبری، تاریخ، 1، ص. 7-2446.
58. تبری، تاریخ، 1، ص. 2453. سنت پارسی بافتن قالی بسیار باستانی است اما هیچ اثری از قالی های این دوران بجا نمانده است. قدیمی ترین قالی پارسی موجود از قرن پانزدهم است و پیشین ترین قالی استادانه با اندازه های کامل مانند قالی اردبیلی از قرن شانزدهم است. اینچنین توصیفی روشن میکند که چنین کار های هنرمندانه ای میراث هزار سال سنت است.
59. تبری، تاریخ، 1، ص. 4-2453.
60. بلادحاری، فتوح، ص. 264؛ تبری، تاریخ، 1، ص. 2445.
61. تبری، تاریخ، 1، ص. 3-2442.
62. تبری، تاریخ، 1، ص. 2457.
63. تبری، تاریخ، 1، ص. 2459.
64. تبری، تاریخ، 1، ص. 2463.
65. تبری، تاریخ، 1، ص. 3-2462.
66. داور، فتوحات اولیه اسلامی، ص. 213، تعداد را تخمین میزند.
67. بلادحاری، فتوحات، ص. 341.
68. قران، 16-15: 4.
69. بلادحاری، فتوح، ص. 345.
70. برای این نوشتار، نگاه کنید به سی. جی. رابینسون، "تسخیر خوزستان: بازبینی ترسیمی تاریخی"، مجله مطالعات دانشکده شرق و آفریقا 67 (2004): 14-39.
71. تبری، تاریخ، 1، ص. 8-2567.
72. تبری، تاریخ، 1، ص. 6-2464.
73. تبری، تاریخ، 1، ص. 2567.
74. وقایع نگار خوزستان، و تبری، تاریخ، 1، ص. 5-2554.
75. تبری، تاریخ، 1، ص. 9-2557؛ تبری، تاریخ، 1، ص. 2560، تغییر یافته آن را میدهد با کلک متفاوت.
76. برای **همرا** نگاه کنید به **موری**، عراق، ص. 8-197؛ **ذاکری**، **سربازان ساسانیان در اجتماع اولیه مسلمان ها**، **سر آغاز ایاران و فتوت** (وایزبادن، 1995)، ص. 20-116.
77. تبری، تاریخ، 1، ص. 2261.
78. بلاد حاری، فتوح، ص. 280؛ مورونی، عراق، ص. 197.
79. نگاه کنید به مورونی، عراق، ص. 198؛ **ذاکری**، **سربازان ساسانی**، ص. 15-114.
80. بلادحاری، فتوح، ص. 280.
81. تبری، تاریخ، 1، ص. 2484.
82. داور، فتوحات اولیه اسلام، ص. 229.
83. تبری، تاریخ، 1، ص. 2488.
84. برای مسجد نگاه کنید به تبری، تاریخ، 1، ص. 94-2488؛ اچ. دجیت، کوفه: (پاریس، 1986)، ص. 100-96.
85. تبری، تاریخ، 1، ص. 2494.
86. تبری، تاریخ، 1، ص. 91-2490.
87. تبری، تاریخ، 1، ص. 2492.
88. تبری، تاریخ، 1، ص. 5-2491.

دیجت، بنیاد، ص ص.3-102، داستان واره سیف را رد میکند بدون اینکه دلیل هائی قانع کننده ای بدهد: واقعیت این استکه، ما بسادگی نمیدانیم.⁸⁹

⁹⁰.دیجت، بنیاد، ص. 108-111.

⁹¹.برای این نگاه کنید به داور، فتوحات اولیه اسلام، ص. 230.

⁹².نگاه کنید به اچ. کندی، ارتش های خلیفه (لندن، 2001)، ص ص.60-74.

⁹³.بلادحاری، فتوح، ص. 332. برای منشأ و توسعه موصل، نگاه کنید به رابینسون، امپراتوری و برگزیدگان، ص ص.63-71.

⁹⁴.مورونی، عراق، ص. 175.